





رہیافت اعتقادی؛ سرآغاز خلقت

ویژہ استادان
پاسخ گویی بہ سؤالات دینی



رہیافت ۲۴، سرآغاز خلقت

تہیہ و تدوین: ادارہ پاسخ‌گویی بہ سؤالات دینی

تنظیم و تولید: ادارہ تولیدات فرهنگی

طرح جلد: گرافیک آسمان

صفحہ‌آرا: محمود کریم پور

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

نشانی: حرم مطہر امام رضا علیہ السلام، صحن جمہوری اسلامی،

ادارہ پاسخ‌گویی بہ سؤالات دینی

تلفن: ۰۵۱ - ۳۲۰۲۰ - ۰۵۱ دورنگار: ۰۲ - ۳۲۲۴۰۶ - ۰۵۱

رایانامہ: eppasokh@aqrazavi.org

فهرست

- مقدمه: ۹
پیشگفتار: ۱۰

فصل اول:

- تکثیر نسل بشر، چگونگی ازدواج فرزندان آدم ... ۱۳
درآمد ۱۵
۱. اختلاف اقوال ۱۶
۲. ادله قول اول ۱۶
۱.۲. ظاهر قرآن ۱۶
حدیث اول ۲۱
حدیث دوم ۲۳
حدیث سوم ۲۵
۳. ادله مخالفان قول اول ۲۶
حدیث اول ۲۷
حدیث دوم ۳۳
حدیث سوم ۳۵
حدیث چهارم ۳۷
حدیث پنجم ۳۸
حدیث ششم تا نهم ۳۹
۴. دیدگاه مورخان ۴۲
۱.۴. تاریخ یعقوبی ۴۲
۲.۴. تاریخ طبری ۴۳
۳.۴. تاریخ أخبار الزمان ۴۴
۴.۴. کامل التواریخ ۴۴

فصل دوم:

عالم ذر.....	۴۵
درآمد.....	۴۷
دلیل میثاق گرفتن خداوند.....	۴۸
آراء صاحب نظران دربارهٔ موطن میثاق.....	۴۹
۱. عالم ذر.....	۴۹
۲. تمثیل، نه بیان واقع.....	۵۱
۳. بیان واقع نه تمثیل.....	۵۲
۴. نظر علامه طباطبایی.....	۵۳
نظرات و اقوال غیر مشهور.....	۵۵

فصل سوم:

فرضیهٔ داروین.....	۵۷
درآمد.....	۵۹
معرفی داروین.....	۶۰
فرضیه‌های مربوط به آفرینش موجودات.....	۶۱
الف. فرضیه ثبوت انواع یا «فیکسیسم».....	۶۱
۱. کتاب مقدس.....	۶۲
۲. تفکر ارسطویی.....	۶۲
۳. اندیشهٔ غایت‌انگاری دربارهٔ طبیعت.....	۶۳
ب. فرضیهٔ تکامل انواع یا «ترانسفورمیسم».....	۶۳
۱. فرضیهٔ لامارک «وراثتی شدن صفات اکتسابی».....	۶۳
۲. فرضیهٔ داروین «انتخاب طبیعی».....	۶۴
۳. فرضیهٔ دووریس «جهش».....	۶۴
پیامدهای فرضیهٔ تبدیل انواع.....	۶۷
۱. تعارض با حکمت صنع واز میان بردن تکیه‌گاه آن.....	۶۸
۲. تعارض با اشرف بودن انسان.....	۶۹

- ۷۰ ۳. تعارض با کتاب مقدس
- ۷۱..... ۴. تعارض با طرح و تدبیر الهی درباره جهان
- ۷۲ ۵. تعارض با تاریخ آفرینش
- ۷۲ اصول مهم داروینیسیم
- ۷۳ ۱. تنازع بقا
- ۷۳ ۲. انتخاب اصلح
- ۷۴ ۳. وراثت صفات اکتسابی
- ۷۶ ۴. سازش با محیط
- ۷۷ دلایل طرفداران تکامل
- ۷۹ نقد شهید مطهری بر فرضیه تکامل
- ۷۹ تبیین نظریه
- ۸۰ نقد نظریه
- ۹۰ رابطه فرضیه تکامل با قرآن
- ۹۰ ۱. اثبات تکامل در ظاهر بعضی آیات
- ۹۰ الف. آیاتی که خلقت همه چیز را از آب می‌داند
- ۹۶ ب. آیاتی که به سه مرحله خلقت اشاره دارند
- ۹۶ ج. آیاتی که به مرحله اول آفرینش انسان اشاره می‌کند: ماده اولیه
- ۹۹ ۱. آفرینش انسان از خاک
- ۱۰۳ ۲. آفرینش انسان از آب
- ۱۰۴ ۳. آفرینش انسان از نطفه
- د. آیاتی که به مرحله دوم آفرینش انسان اشاره می‌کند: بعد از شکل‌گیری انسان و قبل از انتخاب حضرت آدم علیه السلام
- ۱۰۶ ه. آیاتی که به مرحله سوم اشاره دارد: انتخاب حضرت آدم علیه السلام از بین انسان‌ها
- ۱۰۹ ۲. آیاتی که در رابطه با اثبات فرضیه ثبات انواع (فیکسیسم) به آنها استناد شده است
- ۱۱۱.....

- الف. آیاتی که خلقت همه انسان‌ها را از یک نفس
واحد می‌دانند ۱۱۱
- ب. آیاتی که خلقت حضرت آدم علیه السلام را از خاک
می‌دانند ۱۱۴
۳. آیاتی که با دو فرضیه تکامل و ثبات انواع، انطباق
دارند ۱۱۹
- جمع‌بندی و بررسی نهایی مبحث فرضیه تکامل و
قرآن ۱۲۱

مقدمه:

قال الرضا عليه السلام: رحم الله عبداً أحيا أمرنا فقلت له: و كيف يحيى أمركم؟ قال: يتعلم علومنا و يعلمها الناس...^۱.

عبدالسلام می گوید از امام رضا عليه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند رحمت کند هر آن کس را که امر ما را زنده می کند.» به ایشان گفتم: «چگونه امر شما را احیا می کند؟» فرمود: «علوم ما را فرا می گیرد و آن را به مردم تعلیم می دهد...».

«اداره پاسخ گویی به سؤالات دینی» مفتخر است در راستای رسالت خود مبنی بر اشاعه فرهنگ تشیع و پاسخ گویی به سؤالات شرعی مردم در این حوزه گسترده از دین، محتوای پیش رو را به استادان فرهیخته تقدیم کند. در این نوشتار تلاش کرده ایم علاوه بر دادن اطلاعات و محتوای غنی، پاسخی مناسب با محتوایی یکسان در اختیار استادان قرار دهیم تا از تعدد جواب و تشویش خاطر مراجعان و سؤال کنندگان جلوگیری شود.

تلخیص کتاب های تخصصی موجود در این حوزه و جمع بندی جواب ها و بی نیاز کردن استادان از رجوع به منابع پرشمار در هنگام پاسخ گویی، از اهداف اصلی تهیه و تنظیم این قبیل نوشتارهاست. برای رسیدن به این مهم،

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۵۷، ح ۶۹.

کارگروهی از استادان و کارشناسان فرهیخته این اداره، موضوع پیشنهادی را موشکافانه بررسی می‌کنند و محصول تلاش خویش را به داوری و نظارت هیئت علمی می‌گذارند.

این مجموعه کتاب‌ها در چهار دسته موضوعی تدوین و ارائه می‌شود: رهیافت احکام، رهیافت اعتقادی، رهیافت تربیتی و رهیافت ترکیبی (مکب از هر سه موضوع). بی‌شک بررسی دقیق و نگاه نقادانه شما فرهیخته گران‌قدر، ما را در جهت بهبود این مجموعه یاری خواهد کرد.

جبهه خضوع به درگاه قدسی احدیت می‌ساییم که توفیق خدمت در بارگاه ملکوتی و سراسر نور حضرت رضا علیه السلام را ارزانی‌مان فرمود. امید است بتوانیم به پاس این افتخار و با استعانت از آن امام همام علیه السلام، به مصداق روایت نورانی فوق، جرعه‌ای از علم حقیقی بنوشیم و به تشنگان راستین آن بنوشانیم.

اداره پاسخ‌گویی به سؤالات دینی

پیشگفتار:

انسان، گوهر آفرینش و شب چراغ شبستان آن است. به انسان، جهان، زیبا، بامعنی، پرجلوه و رخشان است.

همه آفریده‌های آفریدگار از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین آنها، آن‌گه جلوه‌گری آغازیدند، نمود یافتند و رخ نمودند که ذات حضرت باری، انسان، این حامل اسمای خود را آفرید و بر تارک این جهان شکوفاند. انسان از گل آفریده شده، به انقلاب نفخ روح الهی اوج گرفت، شرافت و کرامت یافت و مسجود ملائک گردید.

سخن متقن و فصل الخطاب درباره چنین موجودی، شایسته خالق اوست و قرآن - تنها کتاب خالی از تحریف حاوی وحی الهی - دربردارنده دانش‌ها و بینش‌های وحیانی درباره این گل سرسبد آفرینش است.

از جمله مطالبی که قرآن، پیرامون انسان بیان می‌دارد آموزه‌های این کتاب مقدس در باب آغاز خلقت اوست؛ آگاهی‌هایی که حلال مسائل و پاسخ‌گوی شبهات درباره چگونگی طلوع خورشید وجودی اوست.

در رهیافت پیش روی شما فرهیخته گرامی که شامل سه مقاله حول محور آغاز خلقت آدمی و شبهات پیرامون آن‌هاست به ترتیب:

۱. تکثیر نسل بشر؛ چگونگی ازدواج فرزندان آدم

۲. عالم ذر

۳. فرضیه داروین

مورد بحث و فحص قرار گرفته است. امید است
مورد استفاده و امعان نظر قرار گیرد.

این مجموعه با همت سروران گرامی
حجج اسلام والمسلمین آقایان ضیایی، کشاورز و
ابهری تنظیم شده است.

خدا بر توفیقات ایشان بیافزاید.

ادارهٔ پاسخ‌گویی به سؤالات دینی



فصل اول:
تکثیر نسل بشر،
چگونگی ازدواج فرزندان آدم



درآمد

در این گفتار، پرسشی اساسی را پاسخ خواهیم داد: چگونگی تکثیر نسل بشر. آیا فرزندان آدم باهم ازدواج کردند؟ گرچه این پرسش در نگاه اول، اهمیت خاصی ندارد و بی‌فایده به نظر می‌آید؛ برخی، مغرضانه آن را مطرح می‌کنند. این افراد از دیرباز دو هدف اصلی را در نظر داشته‌اند:

۱. ترویج و تأیید آیین مجوسیت و جواز ازدواج با محارم؛

۲. تضعیف علمی مبانی ادیان ابراهیمی.

ازاین‌رو، این پرسش از اهمیت استراتژیک برخوردار بوده و هست. ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز از پاسخ دادن به آن سر باز نزنده‌اند و آن را جزء پرسش‌های بی‌اهمیت ندانسته‌اند. در این جزوه مختصر، اثبات خواهیم کرد که تکثیر به‌طور عادی و با ازدواج خواهر و برادر بوده است. البته این به‌هیچ‌وجه تأییدی بر آیین باطل مجوسیت نیست. روایات معارض با این قول را نیز به‌طور مشخص بررسی می‌کنیم.

این پرسش از ابتدای خلقت انسان بوده است و به‌اصطلاح پرسشی از ماقبل تاریخ است. پس راهی برای رسیدن به پاسخ آن به‌وسیله علوم انسانی و حتی تاریخ نداریم. گرچه اقوال مورخان را نیز در این خصوص در آخر بیان خواهیم کرد، معتقدیم پاسخ را منحصراً باید در کلام خداوند متعال و متصلان به وحی جست‌وجو کنیم یا دست‌کم مطمئن‌ترین پاسخ را در کلام ایشان می‌توانیم بیابیم.

۱. اختلاف اقوال

در این باره نظریه‌های متعددی وجود دارد:

۱. فقط در مرحله اول، ازدواج هاییل و قابیل، هر کدام با خواهر همزاد دیگری؛
۲. ازدواج هاییل با حوریه و قابیل با جن؛
۳. ازدواج شیث (هبة الله) با حوریه و...؛
۴. ازدواج با نسل‌های گذشته ساکن در زمین قبل از خلقت آدم.

به نظر می‌رسد قول اول صحیح است؛ گرچه با قول سوم منافاتی ندارد و می‌توان دو قول را باهم جمع کرد. جمع شدن این دو قول از مدارک آن‌ها نیز روشن می‌شود. در ادامه به مدارک این اقوال اشاره خواهیم کرد. در ابتدا به ادله موافقان قول اول اشاره خواهیم کرد و سپس ادله مخالفان آن را تبیین می‌کنیم.

۲. ادله قول اول

۱.۲. ظاهر قرآن

ظاهر قرآن با قول اول مطابق است؛ یعنی ازدواج در نسل اول، بین خواهر و برادر به طور خاص بوده است. اطلاق آیات متعددی بر این معنا دلالت می‌کند:

۱. آیه اول سوره نساء: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾
ظاهر آیه می‌فرماید: ﴿بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ

نِسَاءً ﴿۱﴾، نه از حورالعین و نه از جن.

اشکال: ممکن است اشکال نقضی کنند به کیفیت تولد حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام که «منهما» نبوده است.

پاسخ: خداوند متعال می‌فرماید خلقت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز مثل آدم عَلَيْهِ السَّلَام، استثناست: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ این درحالی است که همسران پسران آدم را جزء استثناها نشمرده است؛ بلکه آیه شریفه بالا ظهور دارد که همسران آن‌ها از جنس خودشان بودند.

اشکال: این آیه غالب انسان‌ها را می‌گوید؛ نه همه آن‌ها را.

پاسخ: ممکن است این سخن درست باشد؛ اما دلیلی بر وقوع و اثباتش نیست تا بتوان از ظاهر آیات دست برداشت.

۲. اطلاق آیاتی که دلالت می‌کنند بر اینکه انسان از «طین»، «ماء مهین»، «منی یمنی» و «تراب» است؛ همانند آیه ۷۲ سوره سجده و آیه ۷۱ سوره ص و آیه ۱۲ سوره اعراف و... با توجه به این پیش‌فرض که ملائکه یا حورالعین یا به‌خصوص جن، منی انسانی (ماء‌المرأة) یا همان تخمک ندارند تا با لقاح اسپرم، جنین مرکب از انسان و ملائکه یا حور یا جن تشکیل شود.

اشکال: منظور از این دسته از آیات، اجزای اصلی انسانی و غالب کلی او و منشأ اصلی اش از طین و خاک است، نه تمام اجزایش. از این رو به اطلاق آیه

نمی‌توان تمسک کرد. مؤید این اشکال، چیزی است که در روایات آمده است: نگفتن «بسم الله» در هنگام زفاف، موجب می‌شود شیطان در فرزند شریک شود. همچنین آنچه در فتاوا آمده است نیز بر امکان ازدواج با جن دلالت می‌کند.^۱

پاسخ: صرف جواز ازدواج، به معنای امکان تولید مثل نیست. فرض امکان تولید مثل در آنجا که تمثّل صورت پذیرد یا بدن انسانی با خصوصیات انسانی به دست آورند، همگی وجوهی عقلی است که امکانش هست؛ ولی دلیلی بر وقوع و اثباتش نیست تا بتوان از ظاهر آیات دست برداشت. بعداً به این مطلب اشاره خواهیم کرد.

۳. سوره سجده، آیات ۷ و ۸: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ۖ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾

جمله ﴿جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾ در تکثیر نسل از ماء انسانی ظهور دارد که شامل منی مرد و زن می‌شود. اشکال و جواب آیه قبل در اینجا نیز جاری است.

۴. سوره مبارکه حجر، آیه ۲۹ و ص، آیه ۷۲: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ روح الهی دمیده شده در انسان غیر از آن چیزی است که در موجودات دیگر وجود دارد. این روح، مختص انسان است. با این فرض که این روح، همان روح انسانی است که در فرزندان آدم نیز هست، اختلاط او با جن و حور دیگر معنا ندارد.

۱. استفتائات آیت الله بهجت، ج ۴، ص ۱۵، سؤال ۴۵۸۹.

اشکال: شاید برای دمیدن روح انسانی، انسان بودن یک طرف از پدر و مادر کافی باشد. با این احتمال، استدلال شما باطل می‌شود.

پاسخ: آیا از طرف دیگر، روح و جانِ مختص ملائکه یا جن و مانند آن نیز در او دمیده می‌شود یا خیر؟ هر دو فرض آن خلاف ظاهر آیه است.

۵. ظهور آیاتی که دلالت می‌کنند خلقت

همسران انسان‌ها از جنس خود آن‌هاست:

﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۱

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾^۳

در آیه آخر نیز مثل آیه اول سوره نساء، بعد از بیان اینکه همسران شما از جنس شما هستند، به صراحت می‌فرماید: «از همسران شما برای شما فرزندان قرار دادیم»، نه از همسرانی غیر از جنس شما.

اشکال: این آیه غالب انسان‌ها را می‌گوید، نه همه آن‌ها را؛ مخصوصاً که برخی، همسرانی از جن برمی‌گزینند.

۱. شورا، ۱۱.

۲. روم، ۲۱.

۳. نحل، ۷۲.

پاسخ: ممکن است این سخن درست باشد؛ اما دلیلی بر وقوع و اثباتش نیست، به طوری که بتوان از ظاهر آیات دست برداشت.

۶. به غیر از آیه اول سوره نساء، آیات دیگری که دلالت می‌کنند ما از یک جنس هستیم:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرًّا وَمُسْتَوْدَعًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾^۱

﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَانزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَى تَصْرَفُونَ﴾^۲

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيْفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾^۳

اشکال: این آیه غالب انسان‌ها را می‌گوید، نه همه آن‌ها را.

پاسخ: ممکن است این سخن درست باشد؛ اما دلیلی بر وقوع و اثباتش نیست، به طوری که بتوان از ظاهر آیات دست برداشت.

۱. انعام، ۹۸.

۲. زمر، ۶.

۳. اعراف، ۱۸۹.

۲.۲. روایات مطابق با ظاهر قرآن

حدیث اول

«و سألته عن النَّاسِ كيف تناسلوا من آدم صلى الله عليه؟ فقال: حملت حواء هاويل و أختا له فى بطن، ثم حملت فى البطن الثانى قابيل و أختا له فى بطن، فزوج هاويل التى مع قابيل و تزوج قابيل التى مع هاويل، ثم حدث التحريم بعد ذلك.»^۱

حدیث از نظر سند و دلالت کاملاً معتبر است. سند حدیث این گونه است: حمیری قمی^۲ حدیث را با یک واسطه از امام رضا علیه السلام نقل می کند. این واسطه احمد بن محمد بن ابی نصر، از اصحاب اجماع است. در کلمه «سألته»، سؤال کننده از امام رضا علیه السلام، احمد بن محمد بن ابی نصر است. دلالت حدیث بسیار صریح و واضح است و شبهه تأیید مجوسیه را نیز با جمله «حدث التحريم بعد ذلك» جواب می دهد.

اشکال: علامه مجلسی و فیض کاشانی و دیگران این حدیث و حدیث بعد را بر تقیه حمل می کنند.

«بیان: هذان الخبران محمولان على التقيّة لاشتهار ذلك بين العامة.»^۳

«إن قيل كيف التوفيق بين هذه الأخبار و الاخبار الأولى (أى الأخبار التى فيها ازدواج الجن و نحوه)

۱. قرب الاسناد، ص ۳۶۶، حدیث ۱۳۱۱.

۲. وفات: ۳۰۰ هـ. ق.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۲۶.

قلنا الاخبار الأولى هي الصحيحة المعتمد عليها و إنما الأخيرة فإنما وردت موافقة للعامة فلا اعتماد عليها مع جواز تأويلها بما توافق الأولى.^۱
پاسخ:

۱. حدیث قرب الاسناد در ضمن سؤالات فراوانی است که احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام می پرسد. با مراجعه به سؤالات قبل و بعد مشخص می شود که این سؤال در فضای تقیه نبوده است.
۲. به صرف موافقت با عامه، نمی شود حدیث را بر تقیه حمل کرد؛ مگر حدیث معارض داشته باشد و در مرجحات باب تعارض نوبت به مخالفت با عامه برسد. احادیث مخالف در حد تعارض نیستند؛ نه از نظر سند و نه از نظر دلالت. بر فرض تعارض، مرجح سندی و موافقت با ظاهر کتاب، بر مخالفت با عامه مقدم است.

۳. ازدواج با جن و فرشته نیز در اقوال مشهور عامه هست. از حدیث علل الشرایع نیز استفاده می شود که ازدواج خواهر و برادر را نه علمای حجاز و نه علمای عراق گفته اند: «لم یختلف فیه فقهاء أهل الحجاز و لا فقهاء أهل العراق.»^۲ این حدیث را در ضمن احادیث مخالف نقل خواهیم کرد. همچنین در کتاب های تاریخی معتبر نزد آنها مثل تاریخ یعقوبی^۳ نیز به این مطلب اشاره شده است.

۴. اگر احادیث موافق در مقام تقیه و موافقت با

۱. تفسیر الصافی.

۲. ممکن است عبارت در مقام بیان مطلب دیگر باشد که توضیحش را بعد از ذکر اصل روایت آورده ایم.

۳. وفات: ۲۷۴ هـ. ق.

عامه ذکر شده باشد، دیگر لازم نیست امام رضا علیه السلام یا امام سجاد علیه السلام برای قول باطل استدلال ذکر کنند و براستدلالشان پافشاری و تأکید نیز نکنند؛ همان طور که در حدیث امام سجاد علیه السلام ذکر شده است.

حدیث دوم

و عن أبي حمزة الشمالي قال: «سمعت علي بن الحسين علیه السلام يحدث رجلاً من قريش قال: لما تاب الله على آدم، واقع حواء و لم يكن غشيتها منذ خلق و خلقت إلا في الأرض و ذلك بعد ما تاب الله عليه، قال: و كان آدم يعظم البيت و ما حوله من حرمة البيت و كان إذا أراد أن يغشى حواء خرج من الحرم و أخرجها معه، فإذا جاز الحرم غشيتها في الحل ثم يغتسلان إغظاما منه للحرم، ثم يرجع إلى فناء البيت، قال: فولد لآدم من حواء عشرون ولداً ذكراً، عشرون أنثى، فولد له في كل بطن ذكر و أنثى، فأول بطن ولدت حواء هابيل و معه جارية يقال لها إقليما، قال: و ولدت في البطن الثاني، قابيل و معه جارية يقال لها لوزا و كانت لوزا أجمل بنات آدم، قال: فلما أدركوا خاف عليهم آدم الفتنة فدعاهم إليه و قال: أريد أن أنكحك يا هابيل لوزا و أنكحك يا قابيل إقليما، قال قابيل: ما أرضى بهذا، أتنكحني أخت هابيل القبيحة و تنكح هابيل أختي الجميلة؟ قال آدم: فأنا أقرع بينكما فإن خرج سهمك يا قابيل على لوزا و خرج سهمك يا هابيل على إقليما زوجت كل واحد منكما التي خرج سهمه عليها، قال: فرضيا بذلك فافترا قال:

فخرج سهم هابیل علی لوزا أخت قابیل و خرج سهم قابیل علی إقلیما أخت هابیل، قال: فزوجهما علی ما خرج لهما من عند الله، قال: ثم حرم الله نکاح الأخوات بعد ذلك. قال: فقال له القرشی: فأولدهما؟ قال: نعم قال: فقال القرشی: فهذا فعل المجوس اليوم، قال: فقال علی بن الحسین علیه السلام: إن المجوس إنما فعلوا ذلك بعد التحريم من الله. ثم قال علی بن الحسین علیه السلام: لا تنکر هذا ألیس الله قد خلق زوجة آدم منه ثم أحلها له؟ فكان ذلك شریعة من شرائعهم، ثم أنزل الله التحريم بعد ذلك^۱.

در علت ارسال اسانید احتجاج، طبرسی^۲ در مقدمه ذکر فرموده است: «من به جز روایات تفسیر امام عسکری علیه السلام بقیه روایات کتاب را بدون سند آورده ام؛ زیرا یا اجماع بر آن هاست یا موافق عقل اند یا در کتاب های مخالف و موافق مشهورند. روایات تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام را با ذکر سند در ابتدای آن ها آوردم؛ چراکه از حیث شهرت مانند بقیه روایات کتاب نیستند.»

روایت از نظر دلالت کاملاً صریح است و روایت اول را تأیید می کند. این اشکال را که قول مجوس است نیز به صراحت جواب می دهد و به خلاف آن، استدلال می کند: «إن المجوس إنما فعلوا ذلك بعد التحريم من الله.» حضرت سپس در جواب نقضی می فرماید: «مگر حوا از حضرت آدم خلق نشده است و حال آنکه خداوند حوا را بر آدم

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۴۳.

۲. وفات: ۵۴۸.

حلال قرار داد؟» این درحالی است که قطعاً نکاح با خود نیز حرام است. روایات در این باره در بحث خودارضایی آمده است.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «این جواز ازدواج با خواهر همزاد برادر دیگر، شریعتی از شرایع آن‌ها (فرزندان آدم) بود که بعداً تحریم آن صادر شد.» حضرت اشاره می‌کند به تدریجی بودن صدور احکام (انزال من الله تعالی) و اینکه هر حکم وقتی صادر می‌شود که امکان عمل به آن وجود داشته باشد. این سخن حضرت در مقام تقریب وجه اول است که مجوس این فعل حرام را بعد از آمدن تحریم الهی انجام می‌دهند.

حدیث سوم

و فی المجمع^۱ عن الباقر علیه السلام «أن حواء امرأة آدم كانت تلد فی کل بطن غلاماً و جارية فولدت فی أول بطن قابیل و قیل قابین و توأمته إقلیما بنت آدم و البطن الثانی هابیل و توأمته لوزاء فلما أدرکوا جميعاً أمر الله آدم أن ینکح قابیل أخت هابیل و هابیل أخت قابیل فرضی هابیل و أبی قابیل لأن أخته كانت أحسنهما و قال ما أمر الله بهذا و لکن هذا من رأیک فأمرهما الله أن یقربا قرباناً فرضياً بذلک (الحدیث)».

نکته

مجوس اولین کسانی بودند که ازدواج خواهر و برادری را بعد از حرمت آن، مجاز دانستند. در تأیید این مطلب، روایتی است که مستدرک الوسائل از

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۱۸۳.

اختصاص شیخ مفید نقل می کند:

الشیخ المفید فی الإختصاص عن أمير المؤمنين عليه السلام، أنه قال في حديث: «سلوني قبل أن تفقدوني» فقام إليه الأشعث بن قيس فقال: يا أمير المؤمنين كيف تؤخذ من المجوس الجزية و لم ينزل عليهم كتاب و لم يبعث إليهم نبي؟ قال: «بل يا أشعث، قد أنزل الله عليهم كتاباً و بعث إليهم نبياً، حتى كان لهم ملك سكر ذات ليلة فدعا بابنته إلى فراشه فارتكبتها، فلما أصبح تسامع به قومه، فاجتمعوا إليه فقالوا: أيها الملك دنست علينا ديننا فأهلكته، فاخرج نطهرک و نقيم عليك الحد، فقال لهم: اجتمعوا فاسمعوا كلامي، فإن يكن لي مخرج مما ارتكبت و إلا فشانكم، فاجتمعوا، فقال لهم (هل علمتم) إن الله عز و جل لم يخلق خلقاً أكرم عليه من أبينا آدم و أمنا حواء؟ قالوا: صدقت أيها الملك، قال: أوليس قد زوج بنیه بناته و بناته من بنیه؟ قالوا: صدقت، هذا هو الدين، فتعاقدوا على ذلك، فمحا الله ما فی صدورهم من العلم و رفع عنهم الكتاب، فهم الكفرة يدخلون النار بغير حساب.»

البته این حدیث را صاحب مستدرک جزء احایث مخالف ذکر کرده است؛ اما بر آن دلالت نمی کند.

۳. ادله مخالفان قول اول

اما احادیث مخالف قول ازدواج خواهر و برادری و موافق با ازدواج با حورالعین و جن متعددند. مهم ترین حدیثی که در این مقام به آن تمسک می کنند، حدیث علل الشرایع است:

حديث اول

أبى رحمه الله قال: «حدثنا محمد بن يحيى العطار عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن أورمة عن النوفلى عن على بن داود اليعقوبى عن الحسن بن مقاتل عن سمع زارة يقول سئل أبو عبد الله عليه السلام عن بدء النسل من آدم كيف كان وعن بدء النسل عن ذرية آدم فان أناسا عندنا يقولون إن الله عزوجل أوحى إلى آدم يزوج بناته ببنيه و ان هذا الخلق كله أصله من الاخوة و الأخوات؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً يقول من قال هذا بان الله عزوجل خلق صفوة خلقه و أحبائه و أنبيائه و رسله و المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات من حرام و لم يكن له من القدرة ما يخلقهم من حلال و قد أخذ ميثاقهم على الحلال الطهر الطاهر الطيب، فوالله لقد تبينت ان بعض البهائم تنكرت له أخته فلما نزا عليها و نزل كشف له عنها فلما علم أنها أخته أخرج عزموا له ثم قبض عليه بأسنانه حتى قطعه فخر ميتاً و آخر تنكرت له أمه ففعل هذا بعينه فكيف الانسان فى انسيته و فضله و علمه، غير ان جيلاً من هذا الخلق الذى ترون رغبوا عن علم أهل بيوتات أنبيائهم و أخذوا من حيث لم يؤمروا بأخذه فصاروا إلى ما قد ترون من الضلال و الجهل بالعلم، كيف كانت الأشياء الماضية من بدء ان خلق الله ما خلق و ما هو كائين أبداً، ثم قال و ببح هؤلاء أين هم عما لم يختلف فيه فقهاء أهل الحجاز و لا فقهاء أهل العراق ان الله عزوجل أمر القلم فجرى على اللوح المحفوظ بما هو كائن إلى

يوم القيامة قبل خلق آدم بألفى عام وان كتب الله كلها فيما جرى فيه القلم فى كلها تحريم الأخوات على الاخوة مع ما حرم و هذا نحن قد نرى منها هذه الكتب الأربعة المشهورة فى هذا العالم: التوراة و الإنجيل و الزبور و الفرقان، أنزلها الله عن اللوح المحفوظ عن رسله صلوات الله عليهم أجمعين، منها التوراة على موسى عليه السلام و الزبور على داود عليه السلام و الإنجيل على عيسى عليه السلام و القرآن على محمد عليه السلام و على النبيين عليهم السلام و ليس فيها تحليل شىء من ذلك، حقاً أقول ما أراد من يقول هذا و شبهه إلا تقوية حجج المجوس فما لهم قاتلهم الله، ثم أنشأ يحدثنا كيف كان بدء النسل من آدم و كيف كان بدء النسل من ذرية، فقال: ان آدم عليه السلام ولد له سبعون بطناً فى كل بطن غلام و جارية إلى أن قتل هايبيل، فلما قتل قابيل هايبيل جزع آدم عليه السلام على هايبيل جزعاً قطعته عن اتيان النساء فبقى لا يستطيع ان يغشى حواء خمس مئة عام ثم تخلى ما به من الجزع عليه فغشى حواء فوهب الله له شيئاً وحده ليس معه ثان واسم شيث هبة الله و هو أول من أوصى إليه من الآدميين فى الأرض، ثم ولد له من بعد شيث يافث ليس معه ثان فلما أدركا و أراد الله عزوجل ان يبلغ بالنسل ما ترون و أن يكون ما قد جرى به القلم من تحريم ما حرم الله عزوجل من الأخوات على الاخوة انزل بعد العصر فى يوم الخميس حوراء من الجنة اسمها «نزلة» فأمر الله عزوجل آدم ان يزوجه من شيث فزوجها منه، ثم أنزل بعد العصر حوراء من الجنة اسمها «منزلة» فأمر الله تعالى آدم ان يزوجه من يافث

فزوجها منه فولد لشیث غلام و ولدت لیافث جاریة فأمّر الله عزوجل آدم حين أدركا ان یزوج بنت یافث من ابن شیث ففعل فولد الصفوة من النبیین والمرسلین من نسلهما و معاذ الله أن یكون ذلك علی ما قالوا من الاخوة و الأخوات .

وفی الفقیه عنه عنه أن آدم ولد له شیث و ان اسمه هبة الله و هو أول وصی أوصی إلیه من الآدمیین و ساق الحدیث إلی آخر ما ذکره.^۱

محمد بن علی بن الحسین عن أبیه عن محمد بن یحیی عن الحسین بن الحسن بن أبان عن ابن أورمة عن النوفلی عن الیعقوبی عن الحسن بن مقاتل عن سمع زرارۃ یقول و ذکر مثله و زاد: ان كتب الله کلها فیما جرى فیہ القلم فی کلها تحریم الأخوات علی الاخوة مع ما حرم الحدیث.^۲

اشکالات این حدیث

۱. حدیث از نظر سند به شدت ضعیف است؛ چون سلسله سند آن مرسل است و در راویان آن، افراد ضعیف و مجهول وجود دارند:

آیت الله خوئی برای توثیق حسین بن حسن بن ابان و جوهی ذکر کرده است که در نهایت خود ایشان این وجوه را رد می کند.^۳

محمد بن أورمه قمی: او را به غلو و تخلیط متهم کرده اند و ابن ولید فرموده است: «هر روایتی از او که در کتاب های حسین بن سعید هم باشد، معتبر

۱. شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۱۸، حدیث ۲.

۲. *وسائل الشیعه*، ج ۱۴، اسلامیة، ص ۲۷۷.

۳. *معجم الرجال*، ج ۶، ص ۲۳۱.

است و هرچه فقط خود او نقل کرده باشد، عمل به آن جایز نیست و اعتمادی به آن نیست.»
نوفلی: توثیق ندارد.

علی بن داود یعقوبی: مجهول است.

حسن بن مقاتل: مجهول است.

۲. اشکالات دلالی روایت:

۱.۲. در این حدیث اشاره شده است که قول ازدواج خواهر و برادری فرزندان آدم را احدی از علمای حجاز و عراق نگفته‌اند. این درحالی است که یکی از وجوه رد قول اول، موافقت آن با عامه است و این دو باهم نمی‌سازد. اگر بخواهیم این حدیث را بپذیریم، دیگر قول اول موافق عامه نیست و نمی‌توان احادیث آن را بر تقیه حمل کرد و اگر بخواهیم موافقت قول اول با عامه را بپذیریم، نمی‌توانیم به ظاهر این حدیث تمسک کنیم.

ممکن است بگویند حضرت فرموده است که هیچ‌یک از علمای حجاز و عراق، حکم به جواز ازدواج خواهر و برادر نداده است؛ نه کیفیت اولیه تکتیر نسل را. در این صورت حضرت در مقام رد قول مجوس است که در ادامه می‌آید.

۲.۲. این حدیث در مقام ساکت کردن کسانی است که قصد ترویج مجوس را دارند؛ همان طور که از ظاهر سؤال سؤال کننده (أناساً عندنا) و جواب حضرت بر می‌آید که آن‌ها قصد ترویج مجوس را دارند: «ما أراد من یقول هذا و شبهه إلا تقویة حجج المجوس فما لهم قاتلهم الله.»

این درحالی است که احادیث قول اول، پاسخ این اشکال را داده است و تقویت مجوس نیست.

پس در فرض صدور این روایت، باید آن را براموری حمل کرد که مخاطب قدرت فهم استدلال را ندارد یا به هر بهانه‌ای می‌خواهد به نفع تفکر مجوسی از آن استفاده کند. از این رو حضرت در چنین مقامی چنین جوابی را می‌دهند.

۳.۲. همان‌طور که از بحث بالا مشخص شد، حضرت جوابی نمی‌دهد که در تعارض با قول اول باشد؛ بلکه کیفیت تکثیر نسل از حضرت شیث را بیان می‌فرماید. البته همان‌طور که در نقل‌های تاریخی متعدد آمده است، نسل فعلی بشر همگی از شیث است و نسل‌های دیگر بشر منقرض شده است. حضرت ابتدا استبعاد می‌کند که چگونه پیامبران و مؤمنان از نطفه ناپاک باشند. سپس در آخر، تصریح می‌کند که پیامبران از طریق شیث تکثیر پیدا کردند که نطفه پاک دارد. به این وسیله بین هر دو دسته از روایات جمع می‌شود، اگر نخواهیم به ضعف و ارسال آن توجه کنیم. جالب اینکه حضرت به کیفیت تکثیر و منشأ کفار و غیرمؤمنان هیچ اشاره‌ای نمی‌کند.

۴.۲. این روایت با روایات دیگر که همگی ازدواج خواهر و برادری را نفی می‌کند، در تخالف و بعضاً تعارض مفهومی است:

۱.۴.۲. در این روایت، دو فرزند بدون همزاد به نام‌های شیث و یافث آمده است. در بعضی دیگر فقط یک فرزند بدون همزاد به نام شیث آمده است و در بعضی دیگر چهار فرزند.

۲.۴.۲. در این روایت، همسران هر دو از حورالعین هستند و در روایات دیگر، همسر یکی از

حورالعین و دیگری از جن است. ۳.۴.۲. در این دسته از روایات، هیچ اشاره‌ای نشده است که دیگر فرزندان آدم چگونه ازدواج کردند. تقریباً به‌تواتر مفهومی در روایات فریقین، ثابت است که حوا زایمان‌های متعدد کرده است (دست کم بیست زایمان) که همگی آن‌ها دوقلو، یکی پسر و دیگری دختر بوده است؛ به‌جز همین زایمانِ شیث و یافث که روایات دربارهٔ آن‌ها اختلاف دارند که آیا همزاد داشتند یا خیر. اشکال: ازدواج با حورالعین یا جن، اختلاط میاه است.

پاسخ: این در فرضی است که حور یا جن، ماء داشته باشند. به‌تعبیر علمی‌تر، وقتی اختلاط صورت می‌گیرد که اسپرم از مرد و تخمک از جن یا حورالعین باشد. جن و حورالعین تخمک ندارند؛ چراکه آن‌ها از این نوع ماده نیستند و مجردند. رد پاسخ: می‌توان به این پاسخ، پاسخ داد. بر فرض قبول دستهٔ دوم از روایات، می‌توان آن را به صورت‌های مختلف تصور کرد؛ مثلاً:

۱. جن یا فرشته یا حورالعین به‌اذن خداوند به‌شکل جسمانی دنیوی درآمده باشند؛ همان‌طور که در آیات و روایات متعدد، نمونه‌هایی از صورت انسانی پیدا کردن ملائک را شاهدیم. قصهٔ تعلیم سحر و بشارت به فرزند در زکریا عَلَيْهِ السَّلَامُ و مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ و بشارت به عذاب در قصهٔ ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ از این دست است.

۲. می‌توان آن‌ها را صرفاً ظرف پرورش نطفه قلمداد کرد؛ همان‌طور که امروزه در شبیه‌سازی

قائیل فقتله، فقلت: جعلت فداک، فممن تناسل ولد آدم هل كانت أنثى غير حواء و هل كان ذكر غير آدم؟ فقال: يا سليمان ان الله تبارک و تعالی رزق آدم من حواء قاييل و كان ذکر ولده من بعده هابيل، فلما أدرك قاييل ما يدرك الرجال أظهر الله له جنية و أوحى إلى آدم ان يزوجه قاييل ففعل ذلك آدم و رضی بها قاييل و قنع، فلما أدرك هابيل ما يدرك الرجال اظهر الله له حوراء و أوحى الله إلى آدم أن يزوجه من هابيل، ففعل ذلك فقتل هابيل و الحوراء حامل، فولدت الحوراء غلاماً فسماه آدم هبة الله، فأوحى الله إلى آدم ان ادفع إليه الوصية و اسم الله الأعظم و ولدت حواء غلاماً فسماه آدم شيث بن آدم، فلما أدرك ما يدرك الرجال أهبط الله له حوراء و أوحى إلى آدم ان يزوجه من شيث بن آدم، ففعل فولدت الحوراء جارية فسامها آدم حورة، فلما أدركت الجارية زوج آدم حورة بنت شيث من هبة الله بن هابيل فنسل آدم منهما فمات هبة الله بن هابيل فأوحى الله إلى آدم ان ادفع الوصية و اسم الله الأعظم و ما أظهرتك عليه من علم النبوة و ما علمتک من الأسماء إلى شيث بن آدم فهذا حديثهم يا سليمان^۱.

سند حدیث: سليمان بن خالد را توثیق کرده اند و این تفسیر، به محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سمرقندی، معروف به عیاشی، منسوب است. وی از استادان محمد بن عمر بن عبدالعزیز، معروف به کشی بوده است و رجالیان، او را توثیق کرده اند. علمای شیعه معمولاً به این کتاب که حاوی

تفسیر آیات قرآن به وسیله روایات است، با دیده قبول نگریده‌اند. صاحب وسائل آن را یکی از مصادر خود قرار داده است و می‌گوید: «تنها نیمه اول آن به دست ما رسیده است که در آن، بعضی از نسخه‌نویسان، اسناد روایات را حذف کرده‌اند و تنها به یک راوی اعتماد کرده‌اند.» نظر حضرت امام رحمته‌الله‌علیه این چنین است: «... فان العیاشی و ان کان ثقة... لکن لیس لنا طریق صحیح الی تفسیره... و لم یذکر صاحب الوسائل طریقہ الیه الا ان یدعی الاطمئنان و الوثوق بکون ما عن تفسیره منه. و العلم عندالله.»^۱

از نظر دلالت:

۱. این حدیث از حیث مضمون با روایات دیگر این قول مخالف دارد؛ مثلاً اینکه هبة الله غیر از شیث است.
 ۲. بر فرض قبول این حدیث از حیث سند و دلالت، باید آن را به همان شکلی که گذشت، با احادیث قول اول جمع کنیم و با فرض جمع نشدن و تعارض این دو باهم، روایت قرب الاسناد مقدم است؛ چون با کتاب موافق است.
- احادیث دیگری نیز که ذکر می‌کنیم، یا همین اشکال مخالف در معنا و مضمون را باهم دارند یا ضعیف‌السند هستند:

حدیث سوم

عن أبی بکر الحضرمی عن أبی جعفر علیه‌السلام قال:
ان آدم ولد أربعة ذکور فاهبط الله إلیهم أربعة من

۱. المکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۱۰۴.

الحوور العين، فزوج كل واحد منهم واحدة فتوالدوا ثم إن الله رفعهن و زوج هؤلاء الأربعة أربعة من الجن، فصار النسل فيهم فما كان من حلم فمن آدم و ما كان من جمال من قبال الحور العين و ما كان من قبح أو سوء خلق فمن الجن.^۱

عن أبي بكر الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال لي: ما يقول الناس في تزويج آدم ولده؟ قال قلت: يقولون: ان حوا كانت تلد لآدم في كل بطن غلاماً و جارية فتزوج الغلام الجارية التي من البطن الآخر الثاني و تزوج الجارية الغلام الذي من البطن الآخر الثاني حتى توالدوا، فقال أبو جعفر عليه السلام: ليس هذا كذلك يحكمك المجوس و لكنه لما ولد آدم هبة الله و كبر سأل الله أن يزوجه، فأنزل الله له حوراء من الجنة فزوجها إياه، فولدت له أربعة بنين، ثم ولد لآدم ابن آخر، فلما كبر أمره فتزوج إلى الجان، فولد له أربع بنات، فتزوج بنو هذا بنات هذا، فما كان من جمال فمن قبل الحور العين و ما كان من حلم فمن قبل آدم و ما كان من حقد فمن قبل الجان، فلما توالدوا صعد الحوراء إلى السماء.^۲

راوی این دو حدیث یک نفر است: ابی بکر عبدالله بن محمد حضرمی. بالاین همه، دو حدیث در معنا تخالف دارد. در حدیث دوم، حضرت ازدواج خواهر و برادری را نفی کرده و به طور صریح به محاجه مجوس اشاره می کند که مقام صدور روایت را بر فرض صحت آن، معلوم می کند.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۵، حدیث ۵.

۲. همان، حدیث ۶.

حدیث چهارم

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن خالد بن اسماعيل عن رجل من أصحابنا من أهل الجبل عن أبي جعفر عليه السلام قال: ذكرت له المجوس و أنهم يقولون: نكاح كنيكاح ولد آدم و إنهم يحاجونا بذلك فقال: أما أنتم فلا يحاجونكم به لما أدرك هبة الله قال آدم عليه السلام: يا رب زوج هبة الله فأهبط الله عزوجل له حوراء فولدت له أربعة غلمة ثم رفعها الله فلما أدرك ولد هبة الله قال: يا رب زوج ولد هبة الله فأوحى الله عزوجل إليه أن يخطب إلى رجل من الجن و كان مسلماً أربع بنات له على ولد هبة الله فزوجهن فما كان من جمال و حلم فمن قبل الحوراء و النبوة و ما كان من سفه أو حدة فمن الجن^۱.

سند حدیث ارسال دارد و خالد بن اسماعیل موثق نیست. البته صفوان بن یحیی از اصحاب اجماع است و می توان ضعف و ارسال بعد از او را تصحیح کرد. اما در مقام تعارض با حدیث صحیح قرب الاسناد، تقدم سندی با قرب الاسناد است.

به علاوه در معنا با احادیث دیگر در این مطلب تخالف دارد که تکثیر نسل را فقط از هبة الله می دانند و همسر هبة الله را از حورالعین که چهار فرزند پسر می آورد و پس از آن به آسمان برمی گردد. اینکه تمام همسران این چهار فرزند پسر، دخترانی از جن هستند، در تعارض آشکار با حدیث تفسیر عیاشی است که در ادامه می آید. به علاوه اشاره ای

۱. الكافي، ج ۵، ص ۵۶۹، حدیث ۵۸.

به کیفیت ازدواج هاییل و قایل و فرزندان دیگر آدم نیز نمی‌کند. مقام صدور روایت نیز محاجه با مجوس است.

حدیث پنجم

روی القاسم بن عروة عن برید العجلی عن
أبی جعفر عليه السلام قال: إن الله تبارك و تعالی أنزل علی
آدم حوراء من الجنة فزوجها أحد ابنيه و تزوج الآخر
ابنة الجن، فما كان فی الناس من جمال كثير
أو حسن خلق فهو من الحوراء و ما كان فيهم من
سوء خلق فهو من ابنة الجن.^۱

درباره قاسم بن عروه اختلاف است و وجهی
برای وثاقت او بر شمرده‌اند که صاحب
معجم الرجال به آن اعتماد نمی‌کند و در نهایت
می‌فرماید: «بعضی از اصحاب اجماع از او حدیث
نقل کرده‌اند.» در پاورقی من لایحضر نیز چنین
آمده است: «هو مجهول الحال و طریق المصنف
إليه فيه هارون بن مسلم بن سعد و هو و إن كان ثقة
الآن له مذهباً فی الجبر و التشبيه.»

صدوق این حدیث را نیز در علل الشرایع به این
سند می‌آورد: «أخبرني علی بن حاتم قال: حدثنا
أبو عبد الله بن ثابت قال: حدثنا عبد الله بن أحمد
عن القاسم بن عروة عن برید بن معاوية العجلی عن
أبی جعفر عليه السلام ...»^۲

از نظر مضمون با روایات دیگر این باب مخالفت
دارد.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۲.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۰۳.

حديث ششم تا نهم

این احادیث در مستدرک الوسائل^۱ نقل شده است:

۶. الشيخ حسن بن سليمان الحلبي تلميذ الشهيد الأول في كتاب المحتضر نقلاً من كتاب الشفاء و الجلاء بإسناده عن معاوية بن عمار قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن آدم أبي البشر، أ كان زوج ابنته من ابنه؟ فقال: معاذ الله، لو فعل ذلك آدم لما رغب عنه رسول الله صلى الله عليه وآله و ما كان آدم إلا على دين رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت: و هذا الخلق من ولد من هم و لم يكن إلا آدم و حواء عليهما السلام؟! لان الله يقول: ﴿يا أيها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالاً كثيراً و نساءً﴾ فأخبرنا أن هذا الخلق من آدم و حواء، فقال عليه السلام: صدق الله و بلغت رسله و أنا على ذلك من الشاهدين. فقلت: ففسر لي يا بن رسول الله، فقال: إن الله تبارك و تعالى لما أهبط آدم و حواء إلى الأرض و جمع بينهما و ولدت حواء بنتا فسمها عناقا، فكانت أول من بغى على وجه الأرض، فسلط الله عليها ذئباً كالفيل و نسرأ كالحمار فقتلها، ثم ولد له اترعناق قابيل بن آدم، فلما أدرك قابيل ما يدرك الرجل، أظهر الله عزوجل جنبه من ولد الجان يقال لها: جهانة في صورة الانسية، فما رآها قابيل ومقها، فأوحى الله إلى آدم أن زوج جهانة من قابيل، فزوجها من قابيل، ثم ولد لآدم هابيل فلما أدرك هابيل ما يدرك الرجل، أهبط الله إلى آدم حوراء و اسمها ترك الحوراء، فلما

رأها هاييل ومقها، فأوحى الله إلى آدم أن زوج تركا من هاييل، ففعل ذلك، فكانت ترك الحوراء زوجة هاييل بن آدم، الخبير.

حديث بالا در بحار الانوار^١ و جامع الأحاديث^٢ و تفسير ثعلبي^٣ نیز آمده است.

٧. صحيفة الرضا عليه السلام: بإسناده إلى الحسين بن علي عليه السلام قال: جاء رجل إلى الحسن بن علي عليه السلام فقال: حق ما يقول الناس أن آدم زوج هذه البنت من هذا الابن؟ فقال: حاشا الله كان لآدم عليه السلام ابنان و هو شيث و عبد الله فأخرج الله لشيث حوراء من الجنة و أخرج لعبد الله امرأة من الجن، فولد لهذا و ولد لذاك، فما كان من حسن و جمال فمن ولد الحوراء و ما كان من قبح و بذاء فمن ولد الجنية.

٨. الشيخ المفيد في الإختصاص: عن أمير المؤمنين عليه السلام، أنه قال في حديث: «سلوني قبل أن تفقدوني» فقام إليه الأشعث بن قيس فقال: يا أمير المؤمنين كيف تؤخذ من المجوس الجزية و لم ينزل عليهم كتاب و لم يبعث إليهم نبي؟ قال: بل يا أشعث، قد أنزل الله عليهم كتاباً و بعث إليهم نبياً، حتى كان لهم ملك سكر ذات ليلة فدعا بابنته إلى فراشه فارتكبتها، فلما أصبح تسامع به قومه، فاجتمعوا إليه فقالوا: أيها الملك دنست علينا ديننا فأهلكته، فاخرج نطهرك و نقيم عليك الحد، فقال لهم: اجتمعوا فاسمعوا

١. بحار الانوار، ج ١١، ص ٢٢٦.

٢. جامع الأحاديث، ج ٢٠، ص ٣٩٣.

٣. تفسير ثعلبي، ج ٤، ص ٤٩.

کلامی، فإن يكن لى مخرج مما ارتكبت و إلا فشانكم، فاجتمعوا، فقال لهم (هل علمتم) إن الله عزوجل لم يخلق خلقا أكرم عليه من أبينا آدم و أمنا حواء؟ قالوا: صدقت أيها الملك، قال: أوليس قد زوج بنيه بناته و بناته من بنيه؟ قالوا: صدقت، هذا هو الدين، فتعاقدوا على ذلك، فمحا الله ما فى صدورهم من العلم و رفع عنهم الكتاب، فهمم الكفرة يدخلون النار بغير حساب.

۴۱

فهرست

فصل اول / تکثیر نسل بشر، چگونگی ازدواج فرزندان آدم

۹. أصل من أصول قدمائنا: عن عمرو بن أبى المقدام قال: سألت مولاى أبا جعفر عليه السلام كيف زوج آدم ولده؟ قال: أى شىء يقول هذا الخلق المنكوس؟ قلت: يقولون: إنه إذا كان ولد آدم ولداً جعل بينهما بطناً بطناً ثم يزوج بطنه من البطن الآخر، فقال: كذبوا، هذه المجوسية محضاً، أخبرنى أبى عن جده قال: لما وهب آدم هابيل و هبة الله بعث إليهما حوراءين: ناعمة و مديّة و أمره أن يزوج ناعمة من هابيل و مديّة من هبة الله، فزوجهما إياهما فتزاوجا، فكانت تزويج بنات العم. خلاصه اشكال اين احاديث، تضادهايى است كه در كيفيت ازدواج و اسم همسران و خصوصيات ديگر وجود دارد و نمى شود همه را به طور كامل قبول كرد.

اشكال: اين احاديث گرچه در معنا و مفهوم باهم ناسازگارى دارند، بر اين معنا تواتر معنوى دارند كه ازدواج خواهر و برادري نبوده است.

پاسخ:

۱. تواتر بر اين معنا نيز وجود ندارد؛ چون بسيارى از اين روايات به ازدواج هابيل و قابيل

اشاره‌ای نمی‌کند؛ بلکه ازدواج هبة‌الله یا فرزندان او را بیان می‌کند؛

۲. با فرض قبول تواتر معنوی، با دسته اول روایات و ظهور قرآن تعارض دارد. در مقام تعارض تقدم با دسته اول است. تعدد روایات بخش دوم نمی‌تواند سبب تقدم در مقام تعارض شود.

۴. دیدگاه مورخان

در پایان، ذکر دیدگاه مورخان، خالی از لطف نیست. تمامی این اقوال، تأییدی بر قول اول است:

۱.۴. تاریخ یعقوبی

و وقع آدم علی حواء، فحملت و ولدت غلاماً و جاریة، فسمى الغلام قابیل و الجاریة لوبذا، ثم حملت فولدت غلاماً و جاریة، فسمى الغلام هابیل و الجاریة إقليما. فلما کبر ولده و بلغوا النکاح، قال آدم لحواء: مری قابیل، فلیتزوج إقليما التي ولدت مع هابیل و مری هابیل فلیتزوج لوبذا التي ولدت مع قابیل، فحسده قابیل أن یتزوج بأخته التي ولدت معه. و قد روی بعضهم أن الله عزوجل أنزل لهابیل حوراء من الجنة، فزوجه بها و أخرج لقابیل جنیة، فزوجه بها، فحسد قابیل أخاه علی الحوراء، فقال لهما آدم: قربا قربانا فقرب هابیل من تین زرعه و قرب قابیل أفضل کبش فی غنمه لله ... ۱.

٢٠٤ . تاريخ طبرى

و لما مضى لآدم صلى الله عليه وسلم من عمره مئة و ثلاثون سنة و ذلك بعد قتل قابيل هايبيل بخمس سنين ولدت له حواء ابنة شيثا فذكر أهل التوراة أن شيثاً ولد فرداً بغير توأم و تفسير شيث عندهم هبة الله و معناه أنه خلف من هايبيل . حدثنى الحارث بن محمد قال حدثنى ابن سعد قال أخبرنا هشام قال أخبرنى أبى عن أبى صالح عن ابن عباس قال ولدت حواء لآدم شيثاً و أخته حزورا فسمى هبة الله اشتق له من هايبيل قال لها جبرائيل حين ولدته هذا هبة الله بدل هايبيل و هو بالعربية شث و بالسريانية شاث و بالعبرانية شيث و إليه أوصى آدم و كان آدم يوم ولد له شيث ابن ثلاثين و مئة سنة . . .

حدثنا أحمد بن عبد الرحمان بن وهب قال حدثنا عمى قال حدثنا الماضى بن محمد عن أبى سليمان عن القاسم بن محمد عن أبى إدريس الخولانى عن أبى ذر الغفارى قال قلت لرسول الله كم كتاب أنزله الله عزوجل؟ قال مئة كتاب و أربعة كتب أنزل الله على شيث خمسين صحيفة و إلى شيث أنساب بنى آدم كلهم اليوم و ذلك أن نسل سائر ولد آدم غير نسل شيث انقرضوا و بادوا فلم يبق منهم أحد فأنساب الناس كلهم اليوم إلى شيث عليه السلام و أما الفرس الذين قالوا إن جيومرت هو آدم فإنهم قالوا ولد لجيومرت ابنة مشا و تزوج مشا أخته ميشان فولدت له سيامك بن مشا و سيامى ابنة مشا فولد لسيامك بن مشا بن جيومرت افرواك و ديس و براسب و اجر ب و أورايش بنو سيامك و افرى و

دذى و برى و اوراشى بنات سيامك امهم جميعا
سيامى بنت مشا و هى أخت أبيهم ... ١.

٣.٤ . تاريخ أخبار الزمان

و إن آدم غشى حواء فولدت له قابيل و توأمته
قليما و كان كذلك يولد له توأمين فى كل بطن .
ثم ولدت له هابيل و توأمته لبوذا فشغل قابيل
بالحرث و شغل هابيل برعى الغنم، ثم أمره أن
يزوج هابيل من أخت قابيل فضربها و قال أنا أحق
بأختى منه، فأمرهما أبوهما أن يقربا قربانا فأيهما
تقبل قربانه... و لمئتين و ثلاثين سنة من مهبط
آدم ولد له شيث و هو هبة الله و توأمته . ٢.

٤.٤ . كامل التواريخ

و كانت حواء فيما يذكرون لا تحمل إلا توأمًا
ذكرًا و أنثى فولدت حواء لآدم أربعين ولداً لصلبه
من ذكر و أنثى فى عشرين بطناً و كان الولد منهم
أى أخواته شاء تزوج الا توأمته التى تولد معه فإنها لا
تحل له و ذلك أنه لم يكن يومئذ نساء الا أخواتهم
و أمهم حواء فأمر آدم ابنه قابيل أن ينكح توامة
هابيل و أمر هابيل أن ينكح توامة أخيه قابيل . ٣.

١. تاريخ طبرى، ج ١، ص ١٠٢.

٢. مسعودى، تاريخ أخبار الزمان، ص ٧٤.

٣. ابن اثير، كامل التواريخ، ج ١، ص ٤٢.



فصل دوم:
عالم ذر



درآمد

یکی از آیاتی که دلالت می‌کند، انسان در موطنی خاص، شاهد وحدانیت حق بوده و ربوبیت خدا و عبودیت خود را مشاهده نموده‌است، به طوری که باتوجه به آن، مجالی برای غفلت و نسیان نیست، آیه میثاق است که می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ۖ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾ (به یاد بیاور، زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم.» خداوند چنین کرد، مبادا روز رستاخیز بگویند که ما از این غافل بودیم یا پدرانمان پیش از این مشرک بودند و ما فرزندانی بعد از آنها بودیم، آیا ما را به آنچه باطل‌گرایان انجام داده‌اند مجازات می‌کنی؟)

مفاد اجمالی آیات: خدای سبحان در موطنی، حقیقت انسان را به وی نشان داد و در آن حالت که او شاهد حقیقت خود بود، ربوبیت حق تعالی و عبودیت خویش را مشاهده کرد، خداوند در آن موطن شهودی، با انسان‌ها میثاق برقرار کرد و از آنان اقرار گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگان گفتند: «بلی، تو ربّ مایی.»

در آن موطن، همگان ربوبیت حق و عبودیت خویش را پذیرفتند. در این معاهده، میثاق گیرنده خداوند است و میثاق دهنده انسان؛ شاهد بر این میثاق نیز، خود انسان است. ﴿... أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ...﴾ خدا انسان را شاهد بر خود وی قرار داد و به او گفت: «ببین که بر ربوبیت خدا و به عبودیت خویش میثاق می بندی.»^۱

دلیل میثاق گرفتن خداوند

علت میثاق گرفتن خداوند از انسان و شاهد قراردادن انسان بر آن میثاق، در آیه دوم تبیین شده است که می فرماید: «ما این میثاق را گرفتیم، تا در قیامت اگر از شما سؤال کردیم، چرا کفر ورزیدید، نگوئید ما غافل بودیم و یا پدران ما مشرک بودند و ما وارث شرک و الحاد گذشتگان خود بودیم.»

به بیان دیگر، فایده مهم اخذ میثاق و تعهد، آن است که اگر خداوند از هیچ کس، پیمان نمی گرفت و آنها را به حقیقت خودشان آشنا نمی کرد و آنان راه کفر را در پیش می گرفتند، روز قیامت که روز احتجاج است، می گفتند: «ما از ربوبیت تو و عبودیت خویش غافل بودیم؛ زیرا حضور در عالم طبیعت که با اسباب غفلت آمیخته است و دور ماندن از عالم غیب، باعث احتجاج ما از شهود ذات و شناخت ربوبیت تو و آشنایی به عبودیت خودمان شد.»^۲

۱. جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۱۱۹ تا ۱۲۱.

۲. جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۱۲۱.

آراء صاحب نظران دربارهٔ موطن میثاق

موطن اخذ میثاق کجا بود؟ در کجا انسان‌ها به ربوبیت حق و عبودیت خویش اعتراف کرده‌اند؟ این مسئله، میدان‌گاه آراء دانشمندان و مفسران است و نظرات گوناگونی از متقدمان و متأخران دربارهٔ آن ارائه شده که به بررسی آن می‌پردازیم.

۱. عالم‌ذر

این نظریه بیان می‌کند، ارواح انسان‌ها قبل از آنکه به ابدانشان تعلق گیرند، به ذرات ریزی تعلق گرفته و آن ذرات ریز با تعلق ارواح به آنها زنده و آگاه شدند و پس از آن، خداوند از آنها میثاق گرفت.

بر اساس نظر این گروه، آیهٔ شریفهٔ میثاق، ناظر به «عالم‌ذر» است؛ یعنی خداوند قبل از آنکه انسان‌ها را در این عالم بیافریند، از صلب حضرت آدم علیه السلام ذرات ریزی را که تا روز قیامت یکی پس از دیگری نسل آدمی را می‌سازد، استخراج کرد و ارواح را به آنها متعلق نمود و هر روحی به یکی از آن ذرات تعلق گرفت و آن ذرات پس از تعلق روح زنده شدند و میثاق سپردند.^۱

اگر گفته شود، لزوم این اخبار تأیید مذهب جبر است؛ زیرا در عالم‌ذر، آنچه را شخص قبول کرده، اضطراراً بوده است، باید گفت:

اولاً. هرکس در آن عالم هرچه را قبول کرد، از روی اختیار و شعور بود.

ثانیاً. طبق اخبار بیان شده، هرکس در عالم‌ذر

هرچه را قبول کرد، مجبور و مضطر نیست که در این عالم مثل همان را قبول و عمل نماید؛ بلکه ممکن است در این عالم تغییر نماید.

همچنان که در حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که می فرمایند:

«و شرط فی ذلک البداء فیهم» (شرط فرمود پروردگار عالم، بداء را در اصحاب شمال).

یعنی کسانی که در آن عالم به سوء اختیار خود سرکشی و طغیان ورزیدند و جزء اصحاب شمال شدند، اگر در این عالم توبه و انابه نمایند و در تبعیت انبیاء سعی نمایند، خداوند تغییر می دهد و آنها را از اصحاب یمین قرار خواهد داد، چون قابل تغییر است؛ لذا در دعاهای ماه مبارک رمضان و غیر آن آمده است:

«و ان كنت من الاشقیاء فامحنی من الاشقیاء و اکتبنی من السعداء فانک قلت و قولک حق:

يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ»^۱

اما استعجاب از این که اگر عاقل بودند، چگونه اقدام به زیان خود نمودند، باید گفت: «این استعجاب بی معنا است»؛ زیرا مشاهده می شود، بسیاری از عقلا در امور زیادی با کمال شعور و اختیار، اقدام به زیان خود نموده و بعد پشیمان شده اند، همچنین شیطان ملعون، با کمال شعور و اختیار، امر حق را ترک نمود و از سجده تمرد کرد. ثالثاً. هر طرح و برنامه، یک اصول قطعی و بدون تغییر و یک اصول فرضی و تقدیری دارد. اختیار آدم در چهارچوب اصول خلقت انسان لحاظ

۱. قمی، مفاتیح الجنان، اعمال مخصوص شب بیست و سوم، ص ۳۸۷.

شده است؛ پس جبر، بنابر هر نظری که در مبدأ خلقت انسان بپذیریم، لازم نیست.

۲. تمثیل، نه بیان واقع

این نظریه بیان می‌کند، تعبیر یادشده در آیه، تمثیل است نه بیان واقع؛ یعنی این طور نیست که خداوند در واقع از ذریهٔ فرزندان آدم اقرار گرفته باشد؛ بلکه خداوند از انسان‌ها اقرار گرفته، نه آنکه واقعاً صحنه اشهاد و اخذ تعهد و سپردن میثاق تحقق پیدا کرده است. مسئلهٔ ربوبیت الله و عبودیت انسان آن قدر روشن است که گویا همهٔ انسان‌ها گفتند: بلی؛ همان طور که در سورهٔ فصلت آمده: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ (خدای متعال به آسمان و زمین فرمود که خواه و ناخواه باید بیایید، همه عرض کردند ما با طوع و رغبت مطیع عوامل تکوینی تو هستیم.)

معنی آیه در ظاهر، آن است که خدای سبحان با آنها گفتگو کرد و فرمود بیایید و آنها هم گفتند که ما همراه سایر اطاعت‌کنندگان آمدیم؛ درحالی که در واقع گفتگویی بین خدا و آسمان و زمین نبود. صاحبان این نظر، آیهٔ میثاق را بر تمثیل حمل کرده و می‌گویند: «نظیر آیهٔ سورهٔ فصلت است که قول و امر و نهی لفظی درکار نیست؛ بلکه در حقیقت تمثیل است. نظام آفرینش چون تابع اوامر الهی است، گویا خدا به آنها گفته اطاعت کنید و آنها گفتند: «ما مطیع هستیم» و این معنا

در عبارت، به صورت قول و صیغه امر حاضر تعبیر شده است.»

در صحیفه سجادیه، مضمون همین مطلب آمده است که امام سجاد علیه السلام فرمودند: «فهی بمشیتک دون قولک مؤتمرة وبارادتک دون نهیک منزجرة»^۱ (یعنی اشیا و اعیان خارجی به صرف اراده تو امرپذیر و به صرف کراهت تو از کار می ایستند و آن را ترک می کنند و لازم نیست به آنها امر قولی و یا نهی لفظی کنی.)

زمخشری در کشاف می نویسد: «محتوای آیه، جنبه تخییل و تمثیل دارد.»^۲

محقق داماد در شرح اصول کافی، همین مضمون را از بعضی اهل تفسیر نقل کرده است و لسان نقل به گونه ای است که گویا به این معنا راضی است و آن را تأیید می کند.^۳

سید شرف الدین جبل عاملی رحمته الله علیه در رساله فلسفة الميثاق والولاية در شرح همین آیه می نویسد: «هم توحيد خداوند و هم ولایت اهل بیت علیهم السلام در موطن تعهد به عنوان میثاق مطرح شده است و ظاهر آیه را بر تمثیل و تصویر حمل کرده اند.»^۴

۳. بیان واقع نه تمثیل

منظور از آیه، بیان واقعیت خارجی است، نه تمثیل. خداوند متعال به لسان عقل و وحی و با

۱. صحیفه سجادیه، دعای هفتم.

۲. جاران الله زمخشری، کشاف، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳. محقق داماد، التعلیقه علی کتاب الکافی، ص ۳۲۲.

۴. سید شرف الدین جبل عاملی، فلسفة الميثاق والولاية، ص ۳.

زبان انبیاء از انسان میثاق گرفت، درواقع موطن وحی و رسالت، همان موطن اخذ میثاق است؛ یعنی دربرابر درک عقلی که حجت باطنی خداست و با محتوای وحی که حجت ظاهری خدا است، مطابقت دارد. خدا از مردم پیمان گرفت که معارف دین را بپذیرند؛ چنان که در سوره یس است: ﴿الْمُ عَهْدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...﴾ (ای فرزندان آدم، آیا من به وسیله وحی و رسالت از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید؟) در قیامت هم خداوند به انسان‌ها می‌فرماید: «من با دو حجت عقل و نقل، ربوبیت خود و عبودیت شما را تبیین کردم. دیگر نمی‌توانید در آن روز بگویید، ما از توحید و سایر معارف دین غافل و یا وارث شرک نیاکانمان بودیم؛ زیرا عقل از درون و انبیاء از بیرون، ربوبیت الله و عبودیت شما را، به‌گونه‌ای که نصاب مقتضی، تام بوده و هرگونه مانعی از بین رفته باشد، تثبیت کرده‌اند.»^۲

۴. نظر علامه طباطبایی

علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه هیچ یک از معانی یادشده را نپذیرفتند و می‌گویند: مقصود آیه، جنبه ملکوتی انسان‌هاست؛ یعنی جای شهود و اشهاد و موطن میثاق، ملکوت انسان‌ها است؛ زیرا با توجه به ظاهر آیه که فرمود: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا...﴾ یعنی [أذکر] به یاد بیاور آن موطنی را که خدای سبحان از فرزندان بنی‌آدم میثاق گرفت، نتیجه می‌شود که:

۱. یس، ۶۰.

۲. جواد آملی، فطرت در قرآن، ص ۱۲۶.

اولاً. قبل از این موطنِ ظاهریِ محسوس، موطنِ دیگری وجود داشت که در آن موطن، همگان میثاق سپردند که خدای سبحان، ربّ است و انسان‌ها عبد هستند.

ثانیاً: صحنه اخذ میثاق مقدم بر نشئه حس و طبیعت است؛ به عبارت دیگر، انسان دارای دو جنبه و دو موطنِ وجودی است و این دو موطن متباین هم‌دیگر نیستند؛ بلکه متحدند، گرچه واحد نیستند؛ یعنی آن دو موطن باهم هستند؛ ولی یک چیز نیستند و این دو موطن، یکی موطن مُلک است و دیگری موطن ملکوت و موطن ملکوت مقدم بر موطن ملک است و تقدّم آن، تقدّم زمانی نیست؛ زیرا ملکوت از محور زمان خارج است و انسان در موطن ملکوت خدا را به عنوان ربّ و خویشتن را به عنوان عبد مشاهده کرد؛ زیرا نشئه ملکوت مصون از حجاب است و لذا حقیقت در آن موطن روشن است.

این معنا که انسان دارای دو جنبه ملکی و ملکوتی است و جنبه ملکوتی وی مقدم بر جنبه ملکی اوست، می‌توان از چند آیه استفاده کرد، از جمله آیهٔ سورهٔ حجر است که فرمود: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ (همه موجودات دارای خزائن هستند و ما آن را، با اندازهٔ معین نازل می‌کنیم.)

فرق بین وجود مادی اشیاء و وجود مجرد آنها که در خزائن الهی است؛ آن است که آنچه نزد انسان‌ها است، زوال‌پذیر و تغییرپذیر است و آنچه

نزد خدای سبحان است، مصون از دگرگونی و زوال. چنان که فرمود: ﴿ما عندکم ینفد و ما عندالله باقی...﴾؛ پس آنچه که نزد ماست، قدر است و زوال پذیر و آنچه نزد خداوند است قضا است و ثابت و باقی و چون باقی است از سیلان و حرکت و تغییر و زوال و تدریج منزّه است؛ چنان که هر حقیقتی در آن موطن بیش از یک مصداق ندارد. باتوجه به این دو مطلب که موجود عالم ملکوت: ۱. باقی و ثابت است؛ ۲. واحد است. جنبه ملکوتی انسان هم: ۱. ثابت است نه سیال؛ ۲. واحد است نه کثیر. آنچه از آیه استفاده می شود، این است که: ۱. انسان چهره ای ملکوتی دارد و چهره ای ملکی؛ در چهره ملکوتی خویش، ربوبیت الله و عبودیت خود را می یابد؛ ۲. موطن ملکوت، مقدم بر موطن ملکی و دنیایی اوست؛ ۳. چون این دو موطن با هم متحدند و از هم جدا نیستند، خداوند به انسان ملکی امر می کند که به یاد آن موطن ملکوتی باشد و وقتی به یاد آن موطن بود آن را حفظ می کند.^۲

نظرات و اقوال غیر مشهور

البته، نظرات و اقوال غیر مشهوری وجود دارد که به طور خلاصه به آنها اشاره می شود:

۱. عده ای از مفسران می گویند: «منظور از «ذر» ذرات نخست وجود انسان، یعنی نطفه است که

۱. نحل، ۹۶.

۲. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، موسسه الاعلمی، ج ۷ و ۸، ص ۵۳.

از پشت پدران به رحم مادران انتقال یافت و به تدریج در عالم جنین به صورت انسانی کامل درآمد و در همان حال خداوند استعدادهایی به او داد که بتواند حقیقت توحید را درک کند.»

۲. عالم بزرگ، سیدمرتضی رحمۃ اللہ علیہ می گویند: «عالم ذر واقعاً بوده، ولی اختصاص به اولاد کفار دارد.»

۳. نظریه عارفان. عرفا عالم ذر را همان عالم اعیان ثابته و پیمان و عهد را، پیمان و عهد ازلی می دانند. عرفا به تجلی و ظهور قائل هستند، در مقابل فلاسفه که به علت و معلول در نظام هستی اعتقاد دارند و برای تجلی، مراتبی قائل هستند که این جا مجال شرح آن نیست. از مراتب تجلی و ظهور، ظهور اعیان در مرتبه علم حق است که می گویند: «عین هر حقیقتی در علم حق به نحو ازلی و ابدی موجود است و اعیان هم، مظاهر اسماء و صفات و قالب های آن هستند.» استعداد و قابلیت هر انسانی در کفر و ایمان و سعادت و شقاوت در علم حق، در عین ثابته اش آشکار می گردد و آن عهد و پیمان به نحو ازلی به زبان استعداد و قابلیت در عالم اعیان بوده است. خوانندگان محترم برای اطلاعات بیشتر به کتب فصوص الحکم از ابن عربی و شروح آن مراجعه فرمایند.



فصل سوم:
فرضیه داروین



درآمد

یکی از مشهورترین شبهه‌هایی که در بین پرسش‌گران رشته‌های گوناگون علوم تجربی و علوم اجتماعی مطرح می‌شود، موضوع چگونگی پیدایش انسان و پرسش‌هایی پیرامون تحلیل‌های داروینیستی است؛ لذا براساس این تحلیل‌ها، زنجیرهٔ وراثتی انسان کنونی به میمون‌نماهایی می‌رسد که پیش از دوران چهارم زمین‌شناسی^۱ می‌زیسته‌اند و می‌گویند که نخستین جوامع انسانی جامعه‌هایی اشتراکی (کمونی)^۲ بوده‌است و اهمیت پذیرش و رد این شبهه در این است که براساس آموزه‌های ادیان توحیدی، نسل انسان‌های کنونی را به یک زوج انسانی به نام حضرت آدم و حوا عَلَيْهِمَا السَّلَام می‌رساند که از بهشت به زمین هبوط کردند و براساس آنچه که به صراحت در قرآن کریم آمده، دانش‌هایی دربارهٔ حقایق جهان به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام داده شد. گفته می‌شود که ایشان نخستین پیامبر خدا و حجت او بر کرهٔ زمین است؛ لذا در این میان، پرسش و شبهه‌ای که مطرح می‌شود؛ این است که:

آیا می‌توان بین این آموزه‌های دینی و آنچه در برخی کتاب‌های علمی تجربی دربارهٔ تکامل

۱. دوره‌های زمین‌شناسی: ۱. برکامبرین (پیش از حیات)؛ ۲. پالوزوئیک (حیات قدیمی)، ۳۴۵ میلیون سال قبل؛ ۳. مزوزئیک (حیات میانی)، ۱۶۰ میلیون سال قبل؛ ۴. سنوزوئیک (حیات جدید)، از ۶۵ میلیون سال قبل تا عصر حاضر.

۲. کمون (commune) به معنای اشتراکی، نوعی سازمان زندگی و کار جمعی است که در آن مالکیت خصوصی بر ابزارهای تولیدی وجود نداشته و افراد به طور یکسان از حاصل کار جمعی برخوردار می‌شوند و به آن جامعه اشتراکی نیز گفته می‌شود. لفظ کمونیسم از این واژه گرفته شده‌است.



انسان آمده، رابطه‌ای پیدا و بیان کرد؟ چگونه می‌توان آیات و روایات مربوط به آفرینش انسان را که در قرآن کریم و سایر کتاب‌های آسمانی آمده، با فرضیهٔ تکامل موجودات، به‌ویژه انسان، تفسیر و تحلیل کرد؟ آیا مطالب قرآن و روایات دربارهٔ آفرینش انسان، با محتوای علم تجربی سیر تکاملی انسان مطابقت دارد یا خیر؟

معرفی داروین

چارلز داروین (۱۸۰۹ تا ۱۸۸۲م) در انگلستان زندگی می‌کرد. وی طبیعی‌دان بود و به بررسی و مطالعه گیاهان و جانوران می‌پرداخت.

دو اثر مهم داروین عبارتند از:

۱. خواستگاه (اصل) انواع Origin of species (۱۸۵۹م)؛ ۲. تبار انسان (۱۸۷۲م).

لازم به ذکر است، نخستین کسی که فرضیهٔ تحول را با روش علمی تشریح و اساس آن را روی اصول طبیعی بیان کرد و درحقیقت تحول بزرگی در طرز تفکر دانشمندان طبیعی به وجود آورد، دانشمند معروف فرانسه، لامارک، (۱۷۴۴ تا ۱۸۲۹م) بود.

این اشتهار در میان دانشمندان از آن جهت است که لامارک فرضیهٔ «تحول» را زمانی پیش کشید که جهان علمی و محیط دانشگاه‌های آن روز، آماده پذیرش و حل مسئله نبودند؛ لذا این نظر در نطفه خفه گردید و مورد توجه محافل علمی قرار نگرفت؛ ولی هنگامی که چارلز داروین

فرضیه تکامل را عنوان کرد، بیشتر گره‌های علمی از هم گشوده و علوم طبیعی پیشرفت‌های زیادی کرده بود و جهان دانش، آمادگی پذیرش چنین فرضیه‌ای را داشت. همچنین در زمان اصلاحات دینی و ظهور نهضت پروتستان، ایجاد تغییرات عمیق در زمینه دینی مردم اروپا و در پی آن، عصر روشنگری و تأکید و تمرکز افراطی بر تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی، زمینه مناسب و مطلوبی برای پذیرش و توسعه نظریات داروین فراهم کرد؛ از این رو چارلز داروین پایه‌گذار «تحول انواع» معرفی شد.^۱

فرضیه‌های مربوط به آفرینش موجودات

در میان دانشمندان علوم طبیعی دو فرضیه درباره آفرینش موجودات زنده، اعم از گیاهان و جانداران، وجود داشته است:

الف. فرضیه ثبوت انواع یا «فیکسیسم»

در این فرضیه انواع جانداران، هرکدام جداگانه، از آغاز به همین شکل کنونی ظاهر گشتند و هیچ کدام به نوعی دیگر تبدیل نیافتند؛ لذا انسان هم دارای خلقت مستقلی بوده که از آغاز به همین صورت آفریده شده است.^۲

۱. جعفر سبحانی، فلسفه تاریخ، ص ۶۶۸.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۰۰ تا ۱۰۱.

بعضی براین باورند که این اعتقاد، منابع انکارناپذیری داشته که به این قرار است:

۱. کتاب مقدس

در سفر تکوین^۱ تصریح می‌شود که خلقت موجودات به همین شکل موجود و به دست خدا انجام شده است. انسان از همان آغاز، انسان و اسب نیز اسب بوده و هریک از موجودات، پیوسته همین‌گونه بودند؛ زیرا به همین شکل آفریده شده‌اند.

۲. تفکر ارسطویی

از نظر ارسطو [که دستگاه فلسفی اش، به ویژه تفسیر سینوی آن^۲، پشتوانه نظام فکری و اعتقادی مسیحیت قرار گرفته] هر موجودی، تجسم صور ازل یا ماهیات ثابت است و در واقع، صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. صور علمی ازل یا ماهیات ثابت است، به حکم تجرد آنها از ماده و

۱. عهدعتیق، کتاب پیدایش، فصل اول، بند ۲۵ (پس خدا، حیوانات زمین را به اجناس آنها بساخت و بهایم را به اجناس آنها و همه حشرات زمین را به اجناس آنها و خدا دید که نیکوست)، فصل دوم، بند ۷ (خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین برشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد) و عبارات در فصل‌های دیگر نیز بر این مطلب دلالت دارند.

۲. برهان امکان و وجوب که به نام‌های برهان امکان، برهان امکان ماهوی، برهان سینوی و حتی برهان جهان‌شناختی نیز خوانده شده است؛ بنابراین، گونه‌ای برهان وجودی است که بر مبنای امکان وجود بنا شده است. بوعلی سینا نخستین واضع این برهان می‌باشد. در مغرب‌زمین نیز آکویناس و لایبنیتز، به ترتیب در برهان سوم از براهین پنج‌گانه و برهان مابعدالطبیعی/امکان به شرح تقریرهای دیگری از آن پرداختند.

باتوجه به این توضیحات، این تفسیر برای ارسطو نمی‌باشد و ظاهراً معنای لغوی این اصطلاح در این جا مراد است که همان دیدگاه جهان‌شناختی ارسطو می‌باشد.

جسم، تغییرناپذیرند و موجودات طبیعی اگرچه تغییرپذیرند، ولی دامنه تغییرات آنها به حدود ماهوی و صور علمی آنها محدود است؛ بنابراین تبدل انواع، امری محال و ناشدنی است.

۳. اندیشه غایت‌انگاری درباره طبیعت

اعتقاد رایج این طور بود که اولاً، هرچیز و هر یک از موجودات طبیعی، دارای غایت ویژه‌ای است که برای آن آفریده شده و ثانیاً، به بهترین صورتی که تأمین‌کننده آن غایت و هدف باشد، آفریده شده است؛ بنابراین نه تنها نیازی به تغییر و تکامل ندارد، بلکه تغییر و تکامل آن ناممکن است؛ زیرا در صورت تغییر، نمی‌تواند تأمین‌کننده آن غایت باشد.^۱

ب. فرضیه تکامل انواع یا

«ترانسفورمیسم»

این فرضیه برخلاف فرضیه ثبات انواع، خلقت انسان را تدریجی می‌داند و شامل سه فرضیه مشهور است:

۱. فرضیه لامارک «وراثتی‌شدن صفات

اکتسابی»

فرضیه لامارک بیان می‌کند که اندام‌های یک جانور در طی انجام کار و کاربرد آنها تحول می‌یابد و این تحول و تعدیل، اکتسابی و وراثتی است؛ یعنی با توارث منتقل می‌شود. برای مثال می‌توان درازشدن گردن زرافه را بر اثر گردن‌کشیدن

به سوی برگ‌های درختان بلند دانست و البته از بین رفتن اندام‌ها نیز در اثر عدم کاربرد آنها به ارث می‌رسند.

۲. فرضیه داروین «انتخاب طبیعی»

داروین با ارائه تئوری تکامل می‌خواهد بگوید، خلقت انسان تدریجی بوده و انسان، تکامل یافته حیوانات پیشین است. داروین در کتاب تبار انسان (۱۸۷۲م) بحث‌هایی درباره شباهت انسان به گوریل داشته و سعی کرده نشان دهد، چگونه می‌توان ممیز انسان را براساس تعدیل تدریجی نیاکان آدم‌نمای او در جریان انتخاب طبیعی، توجیه و تحلیل کرد.

آنچه در فرضیات او جالب و حائز اهمیت است، آن است که اصرار دارد بگوید، اخلاق و توانایی‌های روانی انسان با قوای دیگر حیوانات، تضاد درجه‌ای دارند؛ یعنی تفاوت، نوعی نیست؛ بلکه فقط در شدت و ضعف است و می‌توان برای حیوانات نیز قائل به درجات ضعیفی از احساس، تفهیم و تفاهم شد.

۳. فرضیه دووریس «جهش»^۱

فرضیه دووریس (اوایل قرن بیستم) که جهش یا تغییر ناگهانی صفات را منشأ ایجاد صفات جدید

۱. تکامل‌باوری (Evolutionism) و به عبارت دقیق‌تر فرضیه تبدل انواع (Transformism) از بدو پیدایش تاکنون، مراحل گوناگونی را طی کرده و همواره نقد شده و اصلاحاتی در آن واقع شده که اهم آنها عبارت‌است از: ۱. داروینیسم؛ ۲. نئوداروینیسم؛ ۳. لامارکیسم؛ ۴. نئولامارکیسم؛ ۵. موتاسیونیسم (Mutationism).

در جاندار می دانست که به نسل بعد ارث می رسد.
چگونگی جهش:

صفات ارثی از طریق DNA موجود در کروموزوم های درون هسته انتقال می یابند، DNA مولکولی است دو رشته ای، بلند و مارپیچ که از هزاران واحد به نام نوکلئوتید ساخته شده است. نوکلئوتیدهای موجود در ساختار DNA چهار نوع هستند که آنها را با حروف G، C، T و A نشان می دهند و به تعداد زیاد و ترتیب خاصی قرار گرفته اند. هرگونه تغییر در ترتیب این نوکلئوتیدها را جهش گویند که باعث ایجاد صفات جدید خواهند شد.

عوامل ایجاد جهش:

DNA مولکولی با ثبات است؛ اما عواملی مانند مواد رادیواکتیو و مواد شیمیایی می توانند سبب تغییر یا جهش در این مولکول شوند. بیش تر جهش ها مضر هستند؛ لذا فرضیه جهش و انتخاب طبیعی مکمل یکدیگرند به این معنی که: جهش، به وجود آورنده تغییر و انتخاب طبیعی، گسترش دهنده آن جهش [مفید] است.

نکته: آنچه فرضیه لامارک و داروین را علمی نشان می دهد، فرضیه دووریس است؛ یعنی بدون توجه به جهش، هیچ توجیه علمی از نظر علم ژنتیک نمی توان برای فرضیه داروین اقامه کرد؛ اما نکته مهم در مورد خود جهش، آن است که این عمل در یک مولکول DNA صورت می پذیرد؛ اما این تغییر و جهش آیا به ارث می رسد؟ اشکال اول: طبق قانون احتمالات در توارث،

این امر بسیار مشکل است؛ گرچه محال عقلی نیست؛ اما محال عقلایی است.

اشکال دوم: در تکامل انواع، باید حداقل یک جفت رشته کامل کروموزومی جدید تشکیل و به توارث گذاشته شود که در طبیعت این امر نه میلیون میلیارد، بلکه احتمال آن یک در عدد نجومی است که طبق قوانین عادی طبیعی محال است و صرف آوردن گذر زمان، این مشکل را حل نمی‌کند و در واقع نوعی فرافکنی و عوام فریبی است که بگوییم در طول میلیون‌ها سال این تغییر به توارث رسید. چه فرقی است بین زمان کوتاه و بلند در توارث جهش؟! همچنین سؤال اساسی‌تر آنکه، هم‌اکنون و در عصر حاضر، چه مقدار از اول حیات موجودات زنده می‌گذرد؟ چرا شاهد این تنوع در انواع نمی‌شویم؟! به تعبیر ساده‌تر، هر لحظه نسبت به گذشته، میلیون‌ها و میلیارد‌ها سال گذشته، پس چرا هیچ نوعی از انواع گذشته تولید نمی‌شود؟! در بازه زمانی علمی حداقل ۲۰۰ ساله که از جانورشناسی ثبت شده، یک مورد از تبدیل انواع، چه رسد به تکامل انواع، مشاهده نشده با این که میلیارد‌ها سال و موقعیت‌های زمانی برای این تغییر بوده است.

۱. ارسطو، فیلسوف و زیست‌شناس یونان قدیم، نخستین کسی است که جانداران را براساس شباهت‌های ساختاری آنها رده‌بندی کرده‌است؛ اما مهم‌ترین کار در این زمینه توسط کارل لینه (قرن ۱۸م) انجام گرفت که طرح رده‌بندی امروزی را پایه‌گذاری کرد.

پیامدهای فرضیه تبدل انواع

کسانی که با فرضیه داروین مخالف بودند، برای این فرضیه پیامدهایی را ذکر کردند که به آن اشاره خواهیم کرد؛ اما باید دانست این پیامدها لزوماً پیامدهای این فرضیه نیست و بعضاً حتی مؤید این فرضیه نیز می‌تواند باشد؛ لذا در نهایت نمی‌توان به خاطر این پیامدها، این فرضیه را تخطئه کرد؛ ولی درعین حال بعضی مدعی‌اند که پیامدهای یاد شده، پیامدهای منطقی فرضیه تکامل است.^۱

اما بهتر است که جزء مهمترین علل گرایش به فرضیه داروین و طرفداری از آن را همان دانست که دهریون (طبیعیون)، از فرّق جدا شده از اسلام در عصر امام صادق علیه السلام و قبل از آن، اعتقاد به عدم بعثت انبیاء داشته و همه چیز را منتسب به طبیعت می‌دانستند. با این نگاه کسانی که به بهانه علمی بودن فرضیه داروین به آن می‌پردازند، در واقع می‌خواهند نوعی دین‌گریزی و اباحه‌گری داشته باشند که دهریون در سابق به آن تمسک می‌کردند.^۲

۱. سیدمرتضی، حسینی شاهرودی، تعریف و خاستگاه دین، ص ۲۹ و ۳۰.
۲. در تعریف عام «دهری» به کسی گویند که منکر مبدأ و معاد است و تمامی حوادث را به دهر نسبت می‌دهد؛ یعنی آنچه که امروزه مادی‌گرا و یا ماتریالیست خوانده می‌شود، حال چه فیلسوف باشد یا غیر آن. در موارد بسیاری به دهریه مانند دیگر کفار و مشرکین، زندقه نیز گفته می‌شود. آنها مرگ را معلول گذر زمان و حیات را معلول طبیعت می‌دانستند. دهریه عرب، اعتقاد به دهر و انتساب حیات و مرگ خویش را به آن، ظاهراً بهانه‌ای می‌شمردند برای شانه‌خالی کردن و رها شدن خود از قبول قیود دینی و اخلاقی. برخلاف فلاسفه دهریه که قائل به ابدیت ماده و معتقد به حصر معرفت بر مجرد حس بودند. تمایلات اباحی، آن‌هم از نوع بی‌بندوباری‌های رایج در عهد اموی، منشأ قول معطله عرب در عقایدشان بوده است. آنها فرض وجود خالق و اعتقاد به حشر و قیامت را لازم نمی‌دانستند و زمان را بی‌نهایت و ازلی و ابدی می‌پنداشتند.



۱. تعارض با حکمت صنع و از میان بردن تکیه‌گاه آن

تکیه‌گاه حکمت صنع، سازگاری بدن و اندام‌های آن با وظایف و اهداف آن است. هر جزء بدن به بهترین صورت، به منظور انجام وظایفی که برعهده آن نهاده شده و به منظور دستیابی به هدفی که برای آن ساخته شده، آفریده شده است. دست‌ها برای انجام وظایف خاص و رسیدن به اهداف معینی به بهترین صورت آفریده شده، همچنين انگشت‌ها و ناخن‌ها و دیگر اندام‌های بدن، همه همین‌گونه برای مقاصد معینی آفریده شده و این مطلب دقیقاً نقطه مقابل فرضیه تکامل انواع است که اندام‌های بدن انسان را محصول تغییرات پیوسته و طولانی می‌داند و بیان می‌کند که هیچ‌یک از اعضای انسان [و غیر انسان] از آغاز این گونه نبوده، بلکه با تغییرات پیوسته به این صورت درآمده است.

وجود را فقط در همین حیات دنیوی و مادی خلاصه می‌کردند و مرگ و نابودی را جز به پیری و فرسودگی و گذشت روزگار منسوب نمی‌کردند؛ به همین دلیل، به لذت‌گرایی روی می‌آوردند و هرچه را با هوای نفس خویش موافق می‌یافتند، پیروی می‌کردند و آنچه را مخالف آن بود، ترک می‌کردند. ابوسفیان، عقبه بن ابی معیط، نضر بن حارث و عاص بن وائل گروهی از این افراد بودند؛ البته در میان مکاتب فلسفی هند نیز از مکتبی به نام «چارواکا» سخن گفته شده که تمایلاتی شبیه به دهریه عرب داشته‌اند. برخی از آراء این مکتب که در زمانی نامعلوم و پیش از میلاد مسیح (ص) به وجود آمده، از این قرار است:

- الف. این عناصر مادی‌اند که جهان را می‌سازند؛ لذا تصور وجود خدای خالق ضرورتی ندارد؛
- ب. بهشت و دوزخ وجود ندارد؛
- ج. باید از زندگی تا حد ممکن لذت برد؛
- د. لذت و ثروت، تنها غایت عقلانی‌اند که باید برای به دست آوردن آنها تلاش کرد و زحمت کشید؛ البته در این میان نیز لذت، غایی‌ترین هدف است و ثروت نیز، تنها زمانی ارزش دارد که بتواند وسیله‌ای برای رسیدن به لذت باشد.

اشکال این پیامد مشخص است؛ زیرا مدعی تکامل، به خاطر تناسب اعضاء، بحث تکامل را ذکر کرده است؛ یعنی این استدلال مؤید فرضیه تکامل می‌شود نه مخرب آن. تغییرات اعضاء متناسب با شرایط در هر زمان بوده و فرض در این فرضیه آن است که انسان از ابتدا انسان نبوده که اعضاء انسانی لازم داشته باشد و در هر مرحله از مراحل تکامل خویش اندام مناسب با آن را داشته است.

۲. تعارض با اشرف بودن انسان

از نظر دین‌داران و همچنین ظاهر کتاب مقدس، انسان برترین موجود در طبیعت است و دارای کمالات ویژه‌ای است که استحقاق به خدمت گرفتن سایر موجودات را دارد و در واقع سایر موجودات برای انسان و به خاطر خدمت به او آفریده شده‌اند؛ ولی براساس فرضیه تکامل انواع، انسان هم موجودی همچون سایر موجودات است که در مسیر تحولات پیوسته، تکامل بیشتری یافته است؛ بنابراین، نه او اشرف موجودات است و نه سایر موجودات برای او آفریده شده‌اند و این موضوع دقیقاً نقطه تعارض میان علم و دین را آشکار می‌سازد که نقطه عزیمت مناسبی برای پژوهش‌های دینی معتقدان به دین و هم برای منکران آن می‌باشد؛ به‌ویژه این که بنابر فرضیه تبدیل انواع، حتی حس اخلاقی نیز محصول انتخاب طبیعی و تبدل و تکامل انواع است. وقتی ما تکامل را هدفمند تعریف نکردیم

این مطلب صحیح است؛ اما فرضیه تکامل فقط دلالت بر تکامل می‌کند؛ لذا برای این سؤال که آیا این تکامل از ناحیه خالق، هدفمند بوده یا خیر؟ پاسخی ندارد؛ بنابراین حتی بنابر فرضیه تکامل نیز می‌توان گفت: «انسان نتیجه خلقت تمام مخلوقات و تکامل یافته آنها است و از ابتدا قرار نیز بر همین بوده و لذا او به برتری رسید و جایگزین خداوند در زمین شد.» این نظر چه تناقضی با فرضیه تکامل دارد؟!

۳. تعارض با کتاب مقدس

کتاب مقدس در سفر تکوین، آفرینش انواع موجودات را به صورت کنونی و دفعی می‌داند. هر موجودی همان‌گونه آفریده شده است که اینک هست، نه چیزی که سبب تغییر در نوع آن باشد، پدید آمده و نه ممکن است پدید آید؛ درحالی که فرضیه تبدیل انواع، هیچ موجودی را در آغاز به شکل کنونی نمی‌داند؛ بلکه ثبات صور را برخلاف تجربه می‌داند. در آغاز، هرچیزی به شکل و صورتی بوده است و در ادامه به چیز دیگری تبدیل شده و یا ممکن است بشود.

اشکال این کلام نیز واضح است؛ زیرا اولاً، در کتب مقدس به منشأ انسان اشاره شده که از زمین است و این ملازمه با دفعی بودن و منافات با تدریجی بودن آن ندارد؛ اما اینکه بنابر این فرضیه، ممکن است انسان نیز به موجود کامل‌تری تکامل یابد، فقط امکان عقلی است و به راحتی، یک شخص دین‌دار می‌تواند بگوید طبق مستندات

دینی این امکان به وقوع نخواهد رسید؛ زیرا ممکن است از بین برود و موجود دیگری جای او را بگیرد [همان طور که در قرآن آمده]؛^۱ اما خودش به موجود دیگری تکامل یابد به وقوع نخواهد پیوست، نه اینکه امکان عقلی ندارد. فرضیه داروین با فرض پذیرش آن، فقط امکان عقلی آن را ثابت می‌کند، نه آنکه به وقوع خواهد پیوست.

۷۱



فصل سوم / فرضیه داروین

۴. تعارض با طرح و تدبیر الهی درباره جهان

از دیدگاه دینی و عقلی رایج دین‌داران و مفسران دین، خدا پیش از آفرینش جهان، برای آن طرح و برنامه داشته و پس از آفرینش نیز برای آن تدبیر دارد. جهان و موجودات در آن، براساس طرح پیشین آفریده می‌شوند و براساس تدبیر الهی به مقصد خویش دست می‌یابند. فرضیه تکامل انواع، به ظاهر با این طرح و تدبیر ناسازگار است و براساس برخی از تفاسیر آن، تغییر و تکامل موجودات طبیعی به طور تصادفی و بدون طرح و تدبیر و آگاهی انجام می‌پذیرد.

اشکال این مطالب نیز از قبل روشن شد؛ زیرا فرضیه تکامل، روند تکامل را در خود تعریف می‌کند؛ بنابراین تکامل با انتخاب تصادفی تعارض دارد و همچنین ممکن است بعضی از تفاسیر فرضیه داروین، انتخاب تصادفی را تأیید کنند؛ اما روشن است که با فرضیه تکامل سازگار نیست. تکامل در خود، دارای هدفمندی است؛

۱۱. انسان، ۲۸. ﴿نحن خلقناهم وشددنا أسرهم وإذا شئنا بدلنا أمثالهم تبديلاً﴾.

اما اگر گفته شود انتخابِ گزینه بهتر را خود طبیعت انجام می‌دهد و هرکدام سازگارترند، می‌مانند؛ پس خواهیم گفت: مشخص است که دنیا به اصطلاح دارالاسباب است و برای هر فعلی سببی تعریف شده، اما سخن این است که آیا هدف‌گذار، ماورای طبیعت و خداوند است یا خود طبیعت؟ اگر خود طبیعت است، در این صورت طبیعت با شعور یا بدون شعور؟ اگر گفته شود طبیعت بی‌شعور، روشن است که هدف‌گذاری از بی‌شعور معنا ندارد؛ ولی اگر طبیعت با شعور منظور است؛ پس، این سؤال که منشأ این شعور چیست، سؤال اساسی موحدین خواهد بود.

۵. تعارض با تاریخ آفرینش

به نظر برخی از ارباب کلیسا، آفرینش جهان طبیعت، تاریخ معینی دارد. آنان سال ۴۰۰۴ پیش از میلاد را تاریخ آفرینش دانسته‌اند؛ در حالی که مفهوم فرضیه تکامل به هیچ‌وجه با این اعتقاد سازگار نیست.

اصول مهم داروینیسیم

از آن جا که در فصل تعارض علم و دین، فرضیه تحول انواع براساس داروینیسیم مطرح است، لذا روی تحول تدریجی با اصول چهارگانه‌اش متمرکز می‌شویم و به‌گونه‌ای به تحلیل تعارض‌های چهارگانه که نویسنده کتاب علم و دین از آنها یاد کرده، می‌پردازیم.

اصول چهارگانه داروین عبارتند از: ۱. تنازع بقا؛

۲. انتخاب اصلح؛ ۳. وراثت صفات اکتسابی؛ ۴. سازش با محیط.
اینک هریک از این اصول را به صورت خلاصه توضیح می‌دهیم:

۱. تنازع بقا

در صحنه زندگی، هر موجودی با صدها عامل نابودکننده روبه‌رو است و هر موجودی می‌خواهد عوامل بقای خود را تسهیل کند و از عوامل نابودکننده مصون بماند؛ از این رو پیوسته میان انواع موجودات، نزاع و کشمکش برقرار است؛ ولی منازعه که اثر مستقیم نامحدود جانداران و گیاهان است، در جانداران آشکار و در گیاهان مخفی است.

پرنندگان خوش‌آواز با فراغ خاطر بر فراز شاخه‌ها از حشرات و دانه‌ها تغذیه می‌کنند؛ ولی درعین حال مرغان شکاری یا چارپایان گوشت‌خوار، این پرنندگان را طعمه خود می‌سازند؛ پس جهان عرصه نزاع و جنگ است.

۲. انتخاب اصلح

داروین می‌گوید: «در جهان تنازع، پیروزی از آن انواعی است که شرایط بقای آنها بیشتر و عوامل حیاتی برای آنها فراهم‌تر از نوع دیگر باشد؛ مثلاً در میان حیوانات، تعدادی با شاخ‌های کوچک و بزرگ پیدا می‌شوند و از آن‌جا که دسته نخست به خوبی مسلح نشده‌اند، احتمال نابودی آنها بیشتر است؛ ولی دسته دوم در برابر حوادث

پایدارترند، اگر پیشینیان آنها به نوبه خود با شاخ‌های بهتر به دنیا بیایند، این اعضا به تدریج در نسل‌های دیگر کامل‌تر می‌شوند و بدین طریق انتخاب انساب و اصلاح، سبب پیدایش تکامل می‌گردد. خلاصه در این میدان مبارزه، فتح و غلبه با افرادی است که از شرایط بهتری برخوردار باشند؛ در این صورت دسته مغلوب جای خود را به فاتح داده و خصایص طبقه فاتح [قانون سوم وراثت] به نسل‌های بعد منتقل می‌شود و در هر نسل به صورت کامل‌تری درمی‌آید؛ در نتیجه تحوّل انواع تحقق می‌پذیرد.»

۳. وراثت صفات اکتسابی

قانون وراثت، اصل سومی است که داروین به آن تکیه کرده است. وی معتقد است، صفات گذشتگان به آیندگان منتقل می‌گردد و هر نوع ویژگی که در پدر و مادر به عنوان یک خصیصه مادی رخ دهد، از طریق «وراثت» به نسل بعدی منتقل می‌شود؛ تا آنجا که در طول زمان، این صفات انتقال یافته به صورت یک تغییر کلی و نوعی درمی‌آیند و درحقیقت این تغییرات جزئی، پس از چند نسل باعث می‌شود که فاصله زیادی میان نسل‌های پیشین و نسل‌های بعدی به وجود آید و هنگام مقایسه به صورت دو نوع درآیند.

نکته: اشکال اصلی فرضیه داروین که آن را از حالت علمی خارج می‌کند، همین اصل سوم است که قانون وراثت را به راحتی با گذر زمان حل کرده است؛ درحالی که قبلاً ذکر شد [بحث

فرضیه جهش دووریس و نقد آن [گذشتِ وراثت، امری نیست که به صرف سازش با محیط و گذر زمان بخواهد سبب تکثر یا تکامل انواع شود؛ به این معنی که از یک نوع حیوان با تعداد کروموزم‌های مشخص، نوع دیگری حیوان با تعداد کروموزم‌های متفاوت به وجود آید و به توارث گذاشته شود.

به تعبیر علمی، برای شناسایی افراد یک گونه، علاوه بر صفات ظاهری، صفات کروموزومی و مولکولی نیز بایستی در نظر گرفته شود. برجسته‌ترین مفهوم گونه، مفهومی می‌باشد که توسط پدر زیست‌شناسی «ارنست ماید» در سال ۱۹۸۲ با نام مفهوم زیستی گونه بیان شده است. طبق این تعریف، هر جامعه‌ای بارور و مرکب از جمعیت‌هایی است که از نظر تولیدمثل از یکدیگر جدا شده‌اند و جایگاه اکولوژیکی ویژه‌ای در طبیعت اشغال می‌کنند.

این تعریف علمی از گونه‌ها و انواع حیوانی در اواخر قرن بیستم، کاملاً فرضیه داروین را نابود کرد و دیگر در محافل علمی زیست‌شناسی به عنوان یک فرضیه مطرح نیست.^۱

۱۱. در انتهای این نوشتار نقد شهید مطهری به فرضیه داروین ذکر خواهد شد. لازم به ذکر است که این شهید بزرگوار در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۵۸ به شهادت رسیدند که قبل از سال ۱۹۸۲ می‌باشد؛ لذا نقد ایشان به صورت فرضی برای ابطال مکتب داروینیسم به جا بوده و بعد از ایشان رد علمی او در محافل علم زیست‌شناسی و ژنتیک به اثبات رسیده است.

۴. سازش با محیط

اگر تغییری در محیط زندگی هریک از جانوران و گیاهان، رخ دهد، لازم است برای ادامه زندگی، تغییراتی در دستگاه وجودی آنها پدید آید؛ مثلاً هرگاه یک موجود خاکی به محیط آبی منتقل شود و ناچار شود که غذای خود را در آب تهیه کند، باید اعضای متناسب با محیط زندگی جدید در او فراهم شود؛ حتی بر اثر تغییر محیط زندگی، اعضای پیشین او رو به تحلیل می‌گذارد و از بین می‌رود. داروین از این اصل نتیجه می‌گیرد که هرگاه حیوان چشم‌داری ناچار شود در غارها و دلان‌های زیرزمینی زندگی کند، کم‌کم قوه بینایی او از بین می‌رود و پس از چند سال در ردیف حیوانات نابینا درمی‌آید. داروین با این اصول چهارگانه معتقد است، موجوداتی که امروز به صورت انواع مختلف دیده می‌شوند، روز نخست یک نوع بوده‌اند؛ سپس با گذشت زمان در سایه این چهار اصل از یکدیگر جدا شده‌اند.^۱

نکته: یک نوع بودن تمام انواع از روز نخست، از خود فرضیه داروین یعنی شخص ایشان استفاده نمی‌شود؛ بلکه طرفداران داروینیسم چنین ادعایی را دارند. ایشان تکامل در انواع را قبول دارد؛ اما ملازم کلام او، وحدت انواع از روز نخست نیست؛ بلکه هر نوعی از انواع کنونی بازگشت به یک نمونه ساده از خودش را دارد که در مراتب تکامل پیچیده شده است و روشن است که میان این دو نظر، تفاوت بسیاری است.

دلایل طرفداران تکامل

دلیل اول: مطالعات دیرینه‌شناسی و به اصطلاح مطالعه روی فسیل‌ها، یعنی اسکلت‌های متحجرشده موجودات زنده و مطالعات طبقات مختلف زمین، نشان می‌دهد که موجودات زنده، از صورت‌های ساده‌تر به صورت‌های کامل‌تر و پیچیده‌تر تغییر شکل داده‌اند.

نکته اول: این دلیل، یک استقراء ناقص است؛ یعنی مطالعه بر روی بعضی از نمونه‌ها و استنباط یک حکم کلی برای تمام موجودات زنده، یک راه علمی که انسان را به یقین و اطمینان برساند نیست. علاوه‌براین روی خود همان نمونه‌هایی که سنگ‌واره‌های آنها پیدا شده نیز بحث است. اگر مقصود، تکامل در یک نوع است؛ مثل آنچه بر روی انواع اسب رخ داده، کلام صحیحی است؛ اما اگر بحث در انواع مختلف باشد، چه دلیلی بر تکثیر یک نوع از نوع دیگر است؟ یعنی در یک دوره زمانی، یک سری موجودات زنده با ترکیب ساده بوده‌اند و در دوره زمانی دیگر، موجوداتی با ترکیب پیچیده‌تر بوده‌اند؛ اما چه دلیلی است که این موجودات از آنها به وجود آمده‌اند؟! صرف این که ما سنگ‌واره‌های موجودات پیچیده‌تر را پیدا نکردیم، دلیل می‌شود که این‌ها از موجودات ساده‌تر به وجود آمده‌اند؟! آن هم فقط بر روی چند نمونه محدود و با آن توضیحی که داده شد؛ اما اشکال اساسی‌تر، موجوداتی از دوران‌های اول هستند که دارای ترکیب پیچیده‌اند، مثل حشرات.

نکته دوم: بر چه مبنای علمی، بدن سخت‌پوستان مثل اقسام صدف‌داران را، ساده‌تر از بدن مثلاً دوزیستان یا چهارپایان می‌دانید؟ چه ملاک علمی برای آن است؟ صرف آنکه بعضی از آنها قسمی از اجزاء را ندارند و در عوض اجزایی دیگر دارند، دلیل بر سادگی در مرحله پیدایش است؟!

دلیل دوم: قراینی است که در تشریح استخوان‌بندی حیوانات مختلف و مقایسه آنها، همچنین در اندام‌های مشابه مشترک بین انواع، شباهت زیادی در آنها می‌بینیم که نشان می‌دهد، همه از یک اصل گرفته شده‌اند.

نکته: از مطالب گذشته، جواب این دلیل نیز به خوبی روشن است؛ آیا شباهت، دلیل آن است که از یکدیگر منشق شده‌اند یا در نهایت ثابت می‌کند سازنده یا ساختار، واحد است؟ حتی ساختار واحد طبیعی نیز دلیل بر این نمی‌شود که هر یک از ساخته‌ها از ساخته دیگر پدید آمده باشد. دلیل سوم: قراینی است که از جنین‌شناسی به دست آورده‌اند و معتقدند اگر حیوانات را در حالت جنینی که هنوز تکامل لازم را نیافته‌اند در کنار هم بگذاریم، خواهیم دید که جنین‌ها قبل از تکامل در شکم مادر یا درون تخم، تا چه اندازه با هم شباهت دارند. این نیز تأیید می‌کند که همه آنها در آغاز از یک اصل گرفته شده‌اند.^۱

نکته: همان‌طور که گفته شد چنین ملازمه‌ای ندارد و این دلیل را می‌توان بر وحدت ساختار یا از

دیدگاه موحدین، وحدت خالق دانست و نه آنکه هر یک از دیگری انشقاق یافته است.

نقد شهید مطهری بر فرضیه تکامل

تبیین فرضیه

همان‌طورکه در تاریخ آمده، در مغرب زمین این اندیشه وجود داشته که لازمه اینکه جهان بوسیله خداوند به وجود آمده باشد، این است که همه اشیاء ثابت و یکنواخت باشند و تغییری در کائنات، خصوصاً در اصول کائنات، یعنی «انواع»، رخ ندهد؛ پس تکامل، خصوصاً تکامل ذاتی، یعنی تکاملی که مستلزم این باشد که ماهیت یک شیء تغییر کند و نوعیت آن عوض شود، غیرممکن است. از طرف دیگر می‌بینیم که هراندازه علوم، سیر تکاملی انجام می‌دهد و توسعه می‌یابد، مسئله اینکه اشیاء و بالخاص جانداران، یک قوس صعودی تکاملی را طی می‌کنند، بیشتر ثابت می‌گردد؛ نتیجه این دو مقدمه این است که علوم، بالخاص علوم زیستی در جهت ضد خداشناسی گام برمی‌دارند.

چنانکه می‌دانیم نظریه‌های لامارک و داروین، خصوصاً داروین، غوغایی در اروپا به پا کرد. داروین با اینکه مردی معتقد به خدا و مذهب بود و همچنین می‌گویند در لحظات احتضار، کتاب مقدس را به سینه چسبانیده و مکرر در نوشته‌هایش ایمان خود را به خداوند اعلام می‌کند، نظریاتش صددرصد ضد خدا معرفی شد.

به طور کلی ممکن است گفته شود ترانسفورمیسم [خصوصاً داروینیسم با توجه به فرضیه وی در این باره که اصل انسان از میمون است، اگرچه بعد مردود گشت] از آن جهت ضدّ خدا شناخته شد که برخلاف مندرجات کتب مقدّس مذهبی بود؛ زیرا کتب مذهبی عموماً خلقت انسان را از یک انسان اولی به نام «آدم» می دانند که ظاهراً او مستقیماً از خاک آفریده شده است؛ لذا بحق و بجا بوده که داروین و داروینیست‌ها، بلکه همه طرفداران تکامل، ضدّ خدا شناخته شوند؛ زیرا به هیچ وجه نمی توان میان اعتقاد به مذهب و اعتقاد به اصل تکامل را آشتی داد و چاره‌ای نیست که از این دو یکی اختیار و دیگری رها شود.^۱

نقد فرضیه

۱. آنچه علوم در این زمینه بیان داشته، فرضیه‌هایی است که دائماً تغییر کرده و اصلاح یا باطل شده و فرضیه‌ای دیگر جایگزین آن شده است. با چنین فرضیه‌هایی نمی توان مطلبی را که در یک کتاب آسمانی آمده ولی به صورت صریح و غیرقابل توجیه بیان شده، مردود شناخت و آن را دلیل بر بی‌اساسی اصل مذهب شمرد و بی‌اساسی مذهب را دلیل بر نبودن خدا گرفت.
۲. علوم در جهتی سیر کرده که بیان می کند تغییرات اساسی در جانداران پیدا شده، مخصوصاً مراحل که نوعیت، تغییر یافته و ماهیت عوض

۱۱. مجموعه آثار شهید مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۵۱۳.

شده است، آن هم به صورت جهش، یعنی سریع و ناگهانی؛ بنابراین مسئله تغییرات بسیار نامحسوس و کند و متراکم مطرح نیست. وقتی علم ممکن دانست که طفل، یک شبه ره صد ساله برود، چه دلیلی درکار است که چهل شبه ره صدها میلیون ساله را نرود؟! فرضاً در کتب مذهبی صراحت دارد که «آدم اول» مستقیماً از خاک آفریده شده و به شکلی بیان شده که نشان می‌دهد ملازم با نوعی فعل و انفعال در طبیعت بوده‌است. در آثار مذهبی آمده که طینت آدم چهل صباح سرشته شد. چه می‌دانیم؟! شاید همه مراحل را که به طور طبیعی اولین سلول حیاتی باید در طول میلیاردها سال طی کند تا منتهی به حیوانی از نوع انسان بشود، سرشت و طینت «آدم اول» به اقتضای شرایط فوق‌العاده‌ای که دست قدرت الهی فراهم کرده، در مدت چهل روز طی کرده باشد؛ همچنان که نطفه انسان در رحم به مدت نه ماه تمام مراحل را که می‌گویند اجداد حیوانی انسان در طول میلیاردها سال سپری کرده‌اند، طی می‌کند.

۳. فرض می‌کنیم آنچه علوم در این زمینه آورده، بیش از یک فرضیه است و از نظر علوم قطعی است. همچنین فرض می‌کنیم ممکن نیست شرایط طبیعی به صورتی فراهم شود که ماده، مراحل را که در شرایطی آهسته و بطئی طی می‌کند، در آن شرایط سریع و تند طی کند و از نظر علم، قطعی است که انسان اجداد حیوانی داشته‌است. آیا ظواهر مذهبی توجیه ندارد؟!

اگر قرآن کریم را ملاک قرار دهیم، می بینیم قرآن داستان آدم را به صورت سمبولیک مطرح کرده است و نتیجه‌ای که قرآن از این داستان می‌گیرد، نه از نظر خلقتِ حیرت‌انگیز آدم است و نه در باب خداشناسی از این داستان؛ بلکه قرآن تنها از نظر مقام معنوی انسان و از نظر یک سلسله مسائل اخلاقی، داستان آدم را طرح می‌کند. برای یک نفر معتقد به خدا و قرآن کاملاً ممکن است که ایمان خود را به خدا و قرآن حفظ کند و در عین حال داستان کیفیتِ خلقتِ آدم را به نحوی توجیه کند. امروزه افرادی با ایمان و معتقد به خدا و رسول و قرآن را سراغ داریم که داستان خلقتِ آدم را در قرآن به نحوی تفسیر و توجیه می‌کنند که با علوم امروزی منطبق است و احدی ادّعا نکرده که آن فرضیه‌ها برخلاف ایمان به قرآن است. همچنین وقتی آن نظریه‌ها را در کتاب‌های مربوط به این موضوع مطالعه می‌کنیم، در آنها نکات تأمل‌برانگیز و درخور توجّه زیادی می‌بینیم، هرچند که صد درصد قانع نشویم.

به هر حال، این گونه مطالب را بهانه‌انکار قرآن و مذهب و بهانه‌انکار خدا قرار دادن، بسیار دور از انصاف علمی است.

۴. فرضاً قبول کردیم که ظواهر آیات توجیه‌کردنی نیست و از نظر علمی هم تسلسل انسان از حیوان، قطعی است؛ پس در این موقع انسان ایمان خود را به کتب مذهبی از دست بدهد، نه ایمان به خدا را. شاید مذاهبی در جهان پیدا شوند که درباره‌ی خلقت انسان، به صراحت

تورات، اصل انسان را مستقیماً از خاک ندانند و همچنین چه ملازمه‌ای است میان قبول نداشتن یک یا چند و یا همه مذاهب و میان قبول نداشتن خدا؟ همواره در جهان افرادی بوده و هستند که به خداوند ایمان و اعتقاد دارند؛ ولی به هیچ مذهبی پایبند نیستند.

در حقیقت علل اینکه فرضیه تکامل بر ضد استدلال معروف الهیون از راه اتقان صنع بر وجود خدا تلقی شد این است:

۱. همانا ضعف دستگاه‌های فلسفی و حکمت الهی غرب بود؛ زیرا چنین فرض کردند که تنها با دفعی‌الوجود بودن جهان است که جهان نیازمند به علت و پدید آورنده است و اگر جهان یا نوعی از انواع، تدریجی‌الوجود باشد، علل و عوامل تدریجی طبیعت برای توجیه آنها کافی است.

۲. در غرب فرض بر این بود که فرضیه تکامل، برهان نظم و اتقان صنع را تضعیف می‌کند.

۳. اگر خدایی باشد، می‌بایست اشیاء، طبق طرح قبلی به وجود آمده باشند؛ یعنی وجود اشیاء، قبلاً در علم الهی پیش‌بینی شده باشد و سپس با اراده و مشیت قاهره الهی خلق شده باشند.

طرح قبلی و پیش‌بینی قبلی ملازم است با اینکه به هیچ وجه «تصادف» دخالت نداشته باشد؛ زیرا تصادف بر ضد پیش‌بینی است. اگر طرح قبلی و به اصطلاح اگر تقدیر ازلی در کار بود، تصادف هیچ نقشی نداشت.

همچنین اگر اشیاء با اراده و مشیت ازلی به وجود آمده باشند، لازم است آنی و دفعی به

وجود آیند؛ زیرا ارادهٔ خداوند، مطلق و بلامانع و غیر مشروط است؛ یعنی هر چیزی را که بخواهد، بدون یک لحظه فاصله به وجود می‌آورد؛ لذا در کتب مذهبی آمده است: «امر الهی چنان است که چون چیزی را بخواهد و بگوید باش، بلافاصله آن چیز وجود می‌یابد.»

نتیجهٔ این دو بیان [یکی مربوط به علم ازلی بود و دیگری مربوط به مشیت ازلی] این است که اگر خدایی در جهان باشد، هم علم ازلی هست و هم مشیت ازلی و مقتضای علم ازلی و همچنین مقتضای مشیت و ارادهٔ ازلی این است که اشیاء به طور دفعی به وجود آمده باشند.

در پاسخ باید گفت: نه نتیجهٔ علم ازلی، دفعی‌الوجود بودن اشیاء است و نه نتیجهٔ اراده و مشیت ازلی و نه حتی الهیون جهان و یا کتب مذهبی این مسئله را این‌چنین طرح کرده‌اند. در کتب مذهبی آمده است که خداوند آسمانها را در شش روز آفرید.

منظور از این روزها هرچه باشد، خواه شش دوره و یا شش روز ربوبی که هرروز آن برابر است با هزار سال و یا شش روز معمولی یعنی معادل ۱۴۴ ساعت، در هر صورت از این جمله «تدریج» فهمیده می‌شود. هیچ‌گاه الهیون این مسئله را طرح نکرده‌اند که علم ازلی و یا مشیت مطلقهٔ ازلی ایجاب می‌کرده که آسمانها در یک لحظه آفریده شود؛ پس چگونه در کتب مذهبی آمده که تدریجاً و در طول یک زمان معین آفریده شده است؟ همچنین در قرآن کریم با صراحت خلقت تدریجی جنین را در رحم

مطرح می‌کند و آن را به‌عنوان دلیلی بر معرفت خدا یاد می‌نماید. احدی تاکنون نگفته است که لازمه علم ازلی و مشیت ازلی، یعنی چون به چیزی تعلق بگیرد و بگوید باش، موجود می‌شود، این است که جنین در یک لحظه متکون گردد. [این بیان نظر مذهبی است]

اما از نظر فلسفی که گفته شد، لازمه علم ازلی این است که تصادف به هیچ وجه نقش مؤثری نداشته باشد، توضیحی را ایجاب می‌کند.

از نظر فلاسفه، صدفه و اتفاق و به تعبیر دیگر تصادف، به هیچ وجه وجود ندارد و آنچه بشر آن را به نام تصادف می‌نامد، واقعاً از نوع تصادف نیست؛ لذا با سایر علل و معلولات و مقدمات و نتایج، کوچکترین تفاوتی از لحاظ ماهیت ندارد. کلمه تصادف درخصوص دو جهت استفاده می‌شود:

۱. درباره پیدایش حادثه‌ای بدون علت فاعلی. اگر فرض کنیم پدیده‌ای که نبود و پدید شد، خودبه‌خود و بدون تأثیر هیچ عاملی پدید آمده، این نوع از تصادف‌ها از طرف همه مکتبها، اعم از الهی و مادی، مردود است. ماده‌گراها نیز در خلقت عالم، چنین فرضی را نمی‌پذیرند و کسانی که مدعی هستند تغییرات اندام حیوان‌ها تصادفی بوده، منظورشان این نوع از تصادف نیست.

۲. فرض شود نتیجه‌ای از یک مقدمه پیدا شود که مقدمه او نیست و همچنین از مقدمه‌ای یک نتیجه پیدا شود که نتیجه این مقدمه نیست؛



بلکه نتیجه طبیعی مقدمات دیگر است که وجود نیافته است.

حال مثالی ذکر می‌کنیم تا روشن شود تصادف و اتفاق یک امر نسبی است؛ یعنی از نظر کسی که از اسباب و علل بی‌خبر است تصادف است، اما از نظر عالم به اسباب و علل، تصادف و اتفاقی درکار نیست. دو نفر را فرض کنید که هر دو عضو یک اداره‌اند و از یک مرکز فرمان می‌گیرند.

یکی از این دو نفر که آقای «الف» است، مأمور خراسان و دیگری که آقای «ب» است، مأمور اصفهان. از مرکز دستور می‌رسد به آقای «الف» که فلان روز برای فلان کار به فلان نقطه آسیب دیده برود و پس از چندی دستور به آقای «ب» می‌رسد که در همان روز برای انجام یک مأموریت دیگر به همان نقطه برود. بدیهی است که آقای «الف» و آقای «ب» یکدیگر را در همان محل ملاقات می‌کنند و این ملاقات برای هر دو نفر آنها جنبه تصادفی دارد. هر دو نفر می‌گویند در فلان روز و در فلان نقطه به‌طور تصادفی یکدیگر را ملاقات کردیم. هرکدام از آنها که طبیعت کار خود را در نظر می‌گیرد، می‌بیند لازمه هیچ‌یک از آن کارها این برخورد و ملاقات نبوده و از نظر آن دو نفر، این ملاقات بدون پیش‌بینی بوده است؛ اما از نظر مرکز که هر دو مأمور را به‌ظاهر جدا و بی‌ارتباط اداره می‌کرده به هیچ وجه تصادف نیست؛ پس تصادف و اتفاق امری نسبی است؛ یعنی از نظر کسی که بی‌اطلاع از امور است تصادف است، اما از نظر کسی که آگاه بر متن جریان‌ها است و

به همه اوضاع و شرایط احاطه دارد، به هیچ وجه تصادف و اتّفاقی درکار نیست.

بنابراین معلوم می‌شود که برای ذات باری تعالی و در حقیقت باید بگوییم از نظر متن واقع و نفس الامر، تصادف و اتّفاقی درکار نیست؛ پس اینکه گفته می‌شود اگر قائل به خدا باشیم باید قبول کنیم که حوادث جهان، طبق طرح قبلی و قابل پیش بینی بوده و تصادف و اتّفاق درکار نبوده و نقشی نداشته است و حال آنکه علوم، برای تصادف و اتّفاق، نقش مؤثر و مهمی قائل اند سخنی بیهوده است.

این تصادفی بودن، برای ما که جاهل به مجموع علل و اسبابیم، تصادف است نه درباره خداوند که خالق و آفریننده کلّ است و محیط بر همه اسباب، اوضاع و احوال، علل و شرایط است. حال در جواب مسئله اراده ازلی و مشیّت ازلی باید گفت این ایراد از ایراد اول سست تر است؛ زیرا تصوّر شده که لازمه مشیّت مطلقه ازلیّه این است که وجود همه مخلوقات، دفعی و آنی باشد؛ چه اشتباه بزرگی! لازمه مشیّت و اراده مطلقه این است که هرچیزی، همچنان که او می‌خواهد و به شکلی که او می‌خواهد، بدون هیچ مانع و رادعی به وجود آید و هیچ فصلی میان اراده او و شیء اراده شده وجود نداشته باشد، نه اینکه هر چیزی که اراده می‌کند دفعی به وجود آید؛ یعنی دفعی الوجود باشد.

باید توضیح داد که انسان، اراده و مشیّتش ناقص و محدود است. اگر امری را اراده کند باید

متوسل به اموری غیر از اراده خود شود و تا آن اسباب و وسایل را تحصیل نکند، از اراده او کاری ساخته نیست؛ لذا باید یک سلسله از موانع را رفع کند که باوجود آن موانع، از اراده انسان کاری ساخته نیست؛ اما اراده خداوند بر همه امور احاطه دارد و همه چیز به اراده اوست، اسباب و وسایل و موانع نیز مولود اراده و مشیت اوست؛ پس در مرتبه‌ای که اراده او حاکم است، هیچ چیزی در برابر او به عنوان شرط یا سبب یا مانع وجود ندارد. همه شروط، اسباب، موانع و زوال موانع، مادون و محکوم اراده او یعنی تابع اراده اوست؛ پس آنچه خداوند اراده می‌کند، بدون هیچ وقفه‌ای همان‌طور است که او اراده کرده است. اگر وجودی موقوف به یک سلسله شرایط است، از نظر آن وجود، صحیح است که بگوییم مشروط به شرایطی است؛ اما از نظر اراده الهی صحیح نیست؛ یعنی اجرای اراده الهی مشروط به چیزی نیست؛ بلکه اراده الهی آن را با همان شرط اراده کرده است و آن هم بدون وقفه، به همان نحو که اراده شده، به وجود آمده است.

بنابراین معنی اراده مطلق الهی این است که او هرچه بخواهد و به همان نحو که می‌خواهد، بدون اینکه اجرای اراده اش متوقف بر امری ماورای خودش باشد، انجام می‌گیرد؛ پس اگر او وجودی را به شکل دفعی بخواهد، به صورت آنی و دفعی به وجود می‌آید و اگر وجودی را به صورت تدریجی بخواهد، به طور تدریجی به وجود می‌آید؛ لذا بستگی دارد که نحوه وجود آن چگونه باشد و ذات احدیت

وجود آن را به چه شکلی اراده کرده باشد. اگر مشیّت و حکمت الهی این است که جانداران تدریجاً و در طول میلیاردها سال متسلسل گردند؛ پس موجودات به همان نحو وجود می‌یابند؛ بنابراین لازمه مشیّت مطلقه الهی در دفعی‌الوجود بودن نیست؛ بلکه باید همه چیز به همان نحو که او اراده کرده، خواه به صورت دفعی و خواه به صورت تدریجی و همچنین بدون توقّف به امری ماورای اراده پروردگار، وجود پیدا کند. حکما ثابت کرده‌اند که امور تدریجی‌الوجود، نحوه وجودشان منحصر به تدریج است و نوعی دیگر از وجود، یعنی وجود ثابت و دفعی، بر آنها محال است.

پس قابلیت قابل، تدریج را اقتضا می‌کند. صدرالمتألّهین نوعی حرکت در عالم اثبات کرده که آن را «حرکت جوهریّه» می‌نامند. بنابر اصل حرکت جوهریّه، هیچ امر ثابتی در طبیعت وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. همه چیز در طبیعت تدریجی‌الوجود است و جز این نمی‌تواند باشد. این فیلسوف که در عین حال یک عارف الهی است، هرگز در مخیله‌اش خطور نمی‌کرد که روزی مردمی در جهان پیدا شوند و لازمه علم ازلی الهی و یا مشیّت ازلی الهی را دفعی‌الوجود بودن همه اشیاء بپندارند.^۱

۱. مجموعه آثار شهید مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۵۱۴ تا ۵۲۳.

رابطه فرضیه تکامل با قرآن

۱. اثبات تکامل در ظاهر بعضی آیات

آیاتی که در رابطه با اثبات فرضیه تکامل به آن استناد شده را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

الف. آیاتی که خلقت همه چیز را از آب

می داند

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا﴾^۱

(و هر چیز زنده را از آب به وجود آوردیم.)

آیت الله مشکینی با طرح این آیه می نویسد:

«آیه دلالت بر آفرینش همه موجودات زنده، اعم از نبات و حیوان و از جمله انسان را از «آب» دارد؛ بنابراین قسمتی از عقاید قائلین به تکامل اثبات می شود.»^۲

سید قطب نیز با ذکر این آیه، آن را دلیل بر پیدایش حیات از آب می داند و اشاره می کند این همان مطلبی است که علم جدید بیان کرده که اصل حیوانات زنده از آب است و زندگی از آب دریا پدیدار شده و سپس انواع و اجناس، از آن به وجود آمده است؛ پس این موضوعی که داروین را بر آن تمجید می کنند، قرن ها قبل قرآن بیان کرده بود.^۳

برخی از نویسندگان در مورد پیدایش حیات در

۱. انبیاء، ۳۰.

۲. مشکینی، تکامل در قرآن، ص ۲۳ و ۲۴.

۳. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۱۱۱.

زمین آورده‌اند: «پس از گذشت ۱۵۰۰ میلیون سال از عمر زمین، تدریجاً این کره سرد شد و سپس درون آن فعل و انفعالات شدیدی از حرارت درونی و سرمای برونی درگرفت و تکان‌ها و زلزله‌های شدید اتفاق افتاد؛ سپس بخارهایی از زمین برخاست و ابرها تشکیل شد و باران‌ها آمد و سطح زمین را پوشاند و دریاها تشکیل شد.

حدود پانصد میلیون سال زندگی در قعر دریاها به صورت ابتدایی بود و موجودات تک‌سلولی پیدا شد و سپس گروه‌های مختلف گیاهان و حیوانات دریایی حدود ۱۷۵ میلیون سال قبل پیدا شدند.»^۱
بررسی معنای آیه شریفه:

چهار تفسیر مختلف که عبارتند از: ۱. پیدایش انسان از نطفه؛ ۲. پیدایش نخستین موجود از آب؛ ۳. ماده اصلی بدن موجودات آب است؛ ۴. ماده اولیه جهان مایع، آب‌گونه بوده درباره این آیه شده است^۲ که فقط تفسیر اول با آیه فوق ناسازگار است؛ بنابراین می‌توان به صورت احتمالی گفت که این آیه دلالت بر مرحله اول خلقت موجودات در آب دریاها دارد؛ ولی این تنها تفسیر آیه نیست.

﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ...﴾^۳

(و خداوند تمام جنبندگان را از آب آفرید؛ پس برخی از آنها بر روی شکم خود (خزندگان) و برخی

۱. عبدالغنی الخطیب، قرآن و علم/ امروز، ترجمه اسدالله میشری، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ با تلخیص.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۵، ج ۱۳، ص ۳۹۶.

۳. نور، ۴۵.

بر دو پا و برخی از آنها بر چهار پای خود راه می‌روند، خداوند هر آنچه بخواهد می‌آفریند.)

آیت‌الله مشکینی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«تفسیر «آب» به نطفه جنس نر، برخلاف ظاهر آیه می‌باشد؛ بنابراین آیه با این قول که منشأ پیدایش موجود زنده، آب مخلوط با خاک، است که مواد مساعد حیات در آن دو وجود دارد، بی‌انطباق نیست؛ بلکه رابطه نزدیکی بین آن دو می‌باشد و مقدم داشتن حیوانات، الماشی علی بطنه (خزندگان)، شاید به این علت باشد که معروف‌ترین این نوع جانداران «ماهی‌ها»^۱ هستند که نخستین موجودات زنده از لحاظ زمان آفرینش می‌باشند و حیوانات خزنده خشکی، بعد از آنها پدید آمده‌اند و منظور از ﴿... من یمشی علی رجلین...﴾ (برخی بر دو پای خود راه می‌روند) انسان و پرندگان و برخی انواع میمون‌ها هستند و همین آیه، با آوردن عبارت کلی ﴿... علی رجلین...﴾ (بر دو پا) عقیده آنها را که انسان و سایر جانداران را دو نوع مستقل از هم می‌دانند باطل می‌سازد.»^۲

دکتری آزارشیرازی با توجه به علم فسیل‌شناسی و دیرین‌شناسی، آیه ۴۵ سوره نور را بر مراحل پیدایش حیوانات تطبیق می‌کند و می‌نویسد:

«دوران اول: فسیل‌های تریلوبیت‌ها، انواع مرجان‌ها، ماهیان زره‌دار، سوسمارها، مارها،

۱. لازم به ذکر است در علم جانورشناسی روز، ماهی‌ها در کنار خزندگان، دوزیستان، پرندگان و پستانداران از زیر شاخه‌های مهره‌داران می‌باشند؛ بنابراین ماهی‌ها از انواع خزندگان نیستند.

۲. مشکینی، تکامل در قرآن، ص ۲۴ و ۲۵.

لاک پشتان، تمساح‌ها و خزندگان زمینی پدید آمدند. این حیوانات جزء آن دسته‌اند که بر شکم راه می‌روند ﴿... فمنهم من یمشی علی بطنه...﴾. دوران سوم: آثار نخستین پستانداران که در اواخر دورهٔ دوّم به وجود آمدند، پیدا شده‌است. در این دوره پستاندارانی مثل اسب، گاو، شتر، فیل و میمون تنوع و کثرت پیدا کردند و این حیوانات از آن دسته‌اند که بر چهارپا راه می‌روند ﴿... و منهم من یمشی علی أربعة...﴾^۱.

دکتر پاک‌نژاد ابتدا به پیدایش موجودات تک‌سلولی از دریاها می‌پردازد و پس از شرح مفصلی به پیدایش ماهی‌ها و سپس به فاصلهٔ سه مرحلهٔ بعدی اشاره می‌کند:

اول. فاصلهٔ بین آنهایی که در آب بودند و به خشکی کوچ کردند. این قسمت مخصوص ماهی‌ها و خزندگان بود که دستگاه تنفس و گردش خون نسبتاً کاملی داشتند و راه رفتن این دسته بیشتر بر شکم بود.

دوم. پرندگان که با هوا سروکار پیدا کردند و تغییر محیط دادند و تکامل یافتند. راه رفتن این دسته بیشتر بر دو پا بود.

سوم. پستانداران تخم‌گذار که تبدیل به پستانداران بچه‌آور شدند. راه رفتن این دسته بیشتر بر چهارپا بود.

سپس ایشان تحت عنوان: «اعجاز قرآن دربارهٔ حیواناتی که به تدریج تکامل یافتند» به تطبیق مراحل ذکر شده با آیهٔ ۴۵ سورهٔ نور ﴿و الله خلق

۱. عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، گذشته و آینده جهان، ص ۳۹ تا ۴۲.

کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه... ﴿﴾
می پردازد و آن را یکی از بزرگترین معجزات قرآن
مطرح می کند؛ سپس توضیح می دهد که می توان
آیه را به دو صورت معنا کرد:

هر ضمیر آیه را به ضمیر بعدی برگردانیم که
این گونه معنا می شود: جنبندگان از آب بودند و
از آنها خزندگان به وجود آمد، بعد دوران پرندگان
بود و در آخر پستانداران.

پذیرش فرضیه تکامل با دینداری تنافی ندارد.^۱
بررسی:

الف. درباره این قسمت از آیه ۴۵ سوره نور
﴿والله خلق کل دابة من ماء...﴾ سه تفسیر:
آفرینش انسان از نطفه، پیدایش نخستین موجود
از آب و ماده اصلی بدن موجودات آب است، بیان
شد.^۲

ب. تطبیق تقسیم بندی دوران های پیدایش
گیاهان و حیوانات به سه قسمت آیه ﴿... فمنهم
من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجليں
و منهم من یمشی علی اربع...﴾ صحیح به نظر
نمی رسد؛ زیرا این گونه انطباق با یافته های علمی
ناسازگار است و در علوم زیست شناسی [همان طور
که در کلام دکتر بی آزار شیرازی آمده بود] میمون
در دوره سوم پیدا شده است و طبق فرضیه تکامل،
انسان از ادامه نسل میمون ها به وجود آمده،
در حالی که براساس آیه، حیواناتی که بر دو پا
راه می روند، از جمله انسان، در دوره دوم قرار

۱. سیدرضا پاک نژاد، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۱، ص ۱۵۴ تا ۱۵۰.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۵۰۸ و ۵۰۹.

می‌گیرند [همان‌طور که آیت‌الله مشکینی نیز تصریح کرده‌بود] و این دو باهم تعارض دارد. پس بهتر است که گفته شود، آیه ۴۵ سوره نور، تقسیمات موجودات زنده فعلی دنیا را بیان می‌کند که با دو پا و با چهار پا و یا با شکم راه می‌روند و جالب است که قسمت دوم و سوم آیه، با «واو» بر قسمت اول عطف شده‌است. ﴿... فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ...﴾ ترتیب و تفریع را نمی‌رساند؛ یعنی می‌تواند هر سه آنها - خزندگان، دوپایان و چهارپایان - باهم از آب [نطفه] به وجود آمده باشند یا ماده حیات بخش آنها آب باشد. نکته دیگر این‌که شمارش حیوانات از باب حصر نیست؛ بلکه بیان برخی مصادیق مهم است؛ زیرا بعضی حیوانات بیش از چهار پا دارند و برخی شنا می‌کنند؛ ولی در آیه ذکری از آنها نشده است.

پس سیاق آیه ۴۵ سوره نور سیاق آیاتی است که خلقت انسان را از آب معرفی می‌کند. ج. هرچند که نکات علمی آیه ۴۵ سوره نور و انطباق آن با یافته‌های علمی شگفت‌انگیز بوده و عظمت این کتاب الهی را نشان می‌دهد؛ ولی ادعای آقای دکتر پاک‌نژاد درباره معجزه علمی بودن مطالب آیه ۴۵ سوره نور از دو جهت اشکال دارد:

۱. آیه فوق تفاسیر متعدد دارد و ادعای ایشان بنابر یک تفسیر صحیح است؛ پس نمی‌توان به صورت قطعی گفت، آیه، همان مراحل تدریجی

و تکاملی خلقت حیوانات را بیان می‌کند تا معجزه علمی باشد.

۲. اصل تطبیق آیه با مراحل زیست‌شناختی تکامل حیوانات، اشکال دارد.

ب. آیاتی که به سه مرحله خلقت اشاره دارند

آیه‌های دیگری که طرفداران فرضیه تکامل به آن استناد می‌کنند، عبارت‌اند از:

﴿و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم...﴾

(و همانا ما شما را آفریدیم و سپس شما را شکل دادیم و سپس به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید...)

همچنین سوره حجر آیات ۲۸ و ۲۹ و سوره ص آیه ۷۱ و سوره سجده آیات ۸ و ۹ همین مضمون را دارند.

آیت‌الله مشکینی با طرح آیه ۱۱ سوره اعراف می‌نویسد:

«این آیه از جمله بهترین آیات استفاده شده، برای اثبات این نظریه [تکامل] است؛ زیرا خداوند در این آیه بیان می‌کند که ابتدا قبل از شکل دادن به انسان، او را آفرید و بعد از مدت نامعلوم [به قرینه کلمه ثم] او را به شکل انسان فعلی درآورده است؛ سپس بعد از مدت‌ها، فرشتگان را امر به سجود در برابر یکی از افراد نوع انسان کرده است» و سپس سه مرحله خلقت انسان را از

آیه، این گونه استفاده می‌کند:
اول. مرحله بعد از خلقت و پیش از شکل گرفتن
به صورت انسان. [تکوین او از آب و خاک]
دوم. مرحله بعد از پیدا کردن شکل [انسان] و
پیش از انتخاب آدم از بین افراد نوع.

سوم. مرحله انتخاب آدم از بین آنها و بعد از آن
امر کردن فرشتگان به سجده بر آدم.^۱

ایشان در توضیح آیات ۲۸ و ۲۹ سوره حجر ﴿انی
خالق بشر من صلصال من حما مسنون﴾ فاذا
سویته و نفخت فیه من روحی فقعو له ساجدین ﴿
و همچنین آیه ۷۱ سوره ص می‌گویند که مقصود
از «بشر» در این آیه کل نوع اوست؛ یعنی نوع و
طبیعت کلی اوست، نه فرد بخصوص و برگزیده
مانند «آدم».

و درباره واژه «تسویه» در آیه ﴿... سویته...﴾
می‌گویند: «تقریباً به معنای جاری ساختن انسان
در مسیر تکامل است تا این که به صورت انسان
درآمده و آماده نفخ روح و... گردد.»^۲

جالب این است که آیت الله مکارم شیرازی
مفسر معاصر، آیات ۲۶ و ۲۸ و ۲۹ سوره حجر را
به عنوان مهمترین دلیل طرفداران ثبات انواع
آورده‌اند و با توجه به قرینه، ذکر سجده فرشتگان
که بلافاصله بعد از این آیات در سوره حجر آمده،
﴿فسجد الملائكة کلهم اجمعون﴾ الا ابلیس... ﴿^۳
(فرشتگان همگی و بدون استثناء سجده کردند،

۱. مشکینی، تکامل در قرآن، ص ۲۵ و ۲۶ با تلخیص.

۲. همان، ص ۳۰ تا ۳۲.

۳. حجر، ۳۰ و ۳۱.

جز ابلیس) می‌گویند:

«مقصود از انسان و بشر در این آیات شخص آدم است و طرز بیان این آیات نشان می‌دهد که میان خلقت آدم از خاک و پیدایش صورت کنونی، انواع دیگری وجود نداشته‌است» و سپس در پاسخ به استدلال طرفداران فرضیه تکامل به واژه «ثم» [در مثال آیه ۱۱ سوره اعراف] می‌نویسند: «تعبیر به «ثم» که در بعضی آیات آمده و در لغت عرب برای، ترتیب با فاصله آورده می‌شود، هرگز دلیل بر گذشتن میلیون‌ها سال و وجود هزاران نوع نمی‌باشد؛ بلکه هیچ مانعی ندارد که اشاره به فاصله‌هایی باشد که در میان مراحل آفرینش آدم از خاک و سپس گل خشک و سپس دمیدن روح الهی وجود داشته‌است و لذا همین کلمه [ثم] درباره خلقت انسان در جنین و مراحل را که پشت سرهم طی می‌کند، آمده‌است (حج، ۵)؛ پس «ثم» همان‌گونه که در فواصل طولانی به کار می‌رود در فاصله‌های کوتاه نیز استعمال می‌شود.»^۱

بررسی:

۱. استفاده آیت‌الله مشکینی از آیه ۱۱ سوره اعراف، درباره سه مرحله خلقت انسان، عجیب است؛ زیرا هیچ‌گونه اشاره‌ای در این آیه به مرحله سوم [انتخاب آدم از بین انسان‌ها] نشده و فقط امر به ملائکه برای سجده بود و معلوم نیست ایشان این مرحله سوم را چگونه از آیه استفاده کرده‌است.

۲. با توجه به سخنان آیات عظام مشکینی و

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۸۸ و ۸۹ با تخلص.

مکارم شیرازی دربارهٔ آیات اشاره شده، می‌توان گفت که این آیات ظهوری در فرضیهٔ تکامل انواع ندارد.

ج. آیاتی که به مرحلهٔ اوّل آفرینش انسان اشاره می‌کند: مادهٔ اولیه

۱. آفرینش انسان از خاک

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ...﴾^۱

(اوست که شما را از گل (آب و خاک) آفرید و سپس مهلتی مقرر کرد و مهلت مقرر پیش اوست). همچنین همین مضمون در سوره‌های ص (۷۱)، سجده (۸) و مؤمنون (۱۲) می‌باشد.

﴿... اَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ طِينٍ لَّازِبٍ﴾^۲

(ما شما را از گل چسبنده آفریدیم).

﴿... أَنَّىٰ خَالِقٍ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ

مَسْنُونٍ﴾^۳

(من بشری از گل خشک که از لجن تیره‌رنگ ریخته شده است، می‌آفرینم).

آیت‌الله مشکینی دربارهٔ این آیات می‌نویسد: «تمامی این آیات وضع این نوع (انسان) را قبل از پیدا کردن شکل انسان بیان می‌کند و مقصود، فرد فرد انسان‌ها نیست؛ زیرا فرد فرد انسان‌ها از خاک آفریده نشده‌اند.

اینکه می‌فرماید: ﴿... قَضَىٰ أَجَلًا...﴾ (مهلتی

۱. انعام، ۲.

۲. صافات، ۱۱.

۳. حجر، ۲۸.

مقرر کرد) منظور این است که خداوند، آفرینش و تکوین انسان را حتمیت و استواری بخشید که مدت آن پیش خودش معلوم است و شاید این مدت، همان مدت زمان فاصله بین آغاز آفرینش انسان از خاک تا تحقق تصویر و شکل دادن به انسان و تشکیل این نوع خاص از جانداران می باشد.^۱

همچنین ایشان درباره آیات ۷ و ۸ سوره سجده دو احتمال را مطرح می کنند:

«اولاً اگر مقصود از ﴿... بدء خلق الانسان...﴾ آغاز آفرینش آدم باشد؛ در این صورت نظریه ثبات انواع، تأیید می شود. [اشکال این برداشت آن است که لازم می آید بقای نسل با تولید مثل به وسیله منی، قبل از شکل دادن و آراستن و نفخ روح در او انجام گیرد.]

دوماً مقصود آغاز آفرینش هر موجود زنده و سپس حرکت دادن آن در مسیر تکامل و آراستن و شکل دادن او به صورت «انسان» و سپس نفخ روح خدا (عقل) در او می باشد.^۲

برخی دیگر از نویسندگان درباره آیه ﴿و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین﴾^۳ نوشته اند، آیه اشاره صریح دارد که انسان در ابتدا از خاک آفریده نشده است؛ بلکه از سلاله ای آفریده شده که مقدمه ظهور نوع انسان شده است.^۴ جالب این است که برخی، همین آیه ۱۲ سوره

۱. مشکینی، تکامل در قرآن، ص ۲۶ و ۲۷ با تلخیص.

۲. همان، ص ۳۲ و ۳۳.

۳. مؤمنون، ۱۲.

۴. مصطفی محمود، القرآن محاولة لفهم عصري، ص ۵۳ تا ۵۵.

مؤمنون را دلیل ردّ فرضیه داروین دانسته‌اند^۱ و برخی به معنای عناصر تشکیل‌دهنده بدن انسان از خاک و آب دانسته‌اند.^۲

برخی از نویسندگان این آیات را اعجاز علمی قرآن دانسته‌اند؛ به این دلیل که جسم انسان از عناصر خاکی تشکیل شده و آیات مذکور نیز می‌گوید انسان را از خاک آفریدیم و یا انسان از نطفه‌ای آفریده شده که از عناصر خاکی به وجود می‌آید؛ لذا آن آیه را معجزه علمی دانسته‌اند.^۳

بررسی:

۱. در مبحث «مراحل خلقت انسان» بحثی تحت عنوان «آفرینش انسان از خاک» داشتیم که در آنجا آیات مذکور مورد بررسی قرار گرفت و بیان شد که دو تفسیر عمده از این آیات شده است: ۱. همه انسان‌ها از نطفه‌ای آفریده شده‌اند که مواد اولیه آن از غذا و غذا از خاک به وجود آمده است؛^۴ ۲. فقط حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از خاک آفریده شده و بقیه انسان‌ها از نطفه آفریده شده‌اند؛ پس می‌توان گفت که انسان‌ها با واسطه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از خاک آفریده شده‌اند.^۵

بنابراین نمی‌توان به صورت قاطع گفت که در این آیات، مرحله‌ای از تکامل نوع انسان از خاک

۱. بسام دفتح، *الکون والانسان بین العلم والقرآن*، ص ۱۵۲.

۲. همان.

۳. محمد محمود اسماعیل، *الاشارات العلمیه فی الایات الکوئنه فی القرآن الکریم*، ص ۱۱.

۴. ناصر مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱۴، ص ۲۳ و ۲۰۷، ج ۱۷، ص ۱۲۵، ج ۲۰، ص ۱۶۵؛ *مطالب شگفت‌انگیز قرآن*، ص ۸۸ تا ۸۶؛ عبدالفتاح طباره، *سیری در قرآن*، ترجمه رسول دریایی، ص ۲۲۵؛ بی‌آزار شیرازی، *گذشته و آینده جهان*، ص ۵۲.

۵. مصباح یزدی، *معارف قرآن*، ص ۳۳۰.

بیان می‌شود؛ به این صورت که اگر تفسیر اول را لحاظ کنیم [نطفه از مواد خاکی است] ربطی به مسئله تکامل ندارد و اگر تفسیر دوم [خلقت آدم از خاک] را در نظر بگیریم، بیشتر مؤید فرضیه ثبات انواع می‌شود؛ چون خلقت مستقیم انسان از خاک را گوشزد می‌کند.

اگر گفته شود تعبیر «اجل» در آیه ۲ سوره انعام دلالت بر فاصله زمانی بین خلقت انسان از خاک می‌کند، در این صورت مبحث بعدی پیش می‌آید.

۲. «اجل» در اصل به معنی مدت معین و «قضی اجل» را به معنی تعیین مدت و یا به آخرین موقع پرداخت بدهی می‌گویند و این که به فرارسیدن مرگ، اجل می‌گویند؛ زیرا آخرین لحظه عمر انسان در آن موقع است؛ اما با توجه به آیات دیگر قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام «اجل مسمی» در قرآن به معنی مرگ طبیعی و «اجل» به معنی مرگ زودرس است.^۱

بنابراین معلوم می‌شود مقصود آیه، مدت بین خلقت انسان تا مرگ است؛ یعنی، اوست خدائی که شما را از گل آفرید، پس از آن مدتی را مقرر ساخت که در این مدت، انسان در روی زمین پرورش یابد و تکامل پیدا کند و اجل حتمی (مرگ) در نزد اوست و این مدت، ربطی به مرحله تکامل از خاک تا انسان ندارد؛ بلکه مراحل زندگی دنیاست.

۳. سلاله به معنای برگزیده و خلاصه چیزی است و در آیه ۱۲ سوره مؤمنون برخی به معنای

نطفه گرفته‌اند که ماحصل و برگرفته انسان است؛^۱ لذا این آیه، دلالت بر فاصله زمانی بین خاک و سلاله ندارد و اگر بر نطفه هم دلالت داشته باشد، این مطلب از بحث خارج است.

۴. باتوجه به احتمالات مختلف از این آیات که موجب می‌شود تفسیر قطعی از آنها ارائه نشود؛ پس مسئله اعجاز علمی در اینجا منتفی است. [در مبحث مراحل خلقت انسان توضیح بیشتری داده شد.]

۲. آفرینش انسان از آب

﴿و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و

صهرا...﴾^۲

(و او خداوندی است که از آب، بشری آفرید و او را اصل نژاد و مایه تولید نسل انسان گردانید.)

﴿... بدء خلق الانسان من طین * ثم جعل

نسله من سلاله من ماء مهین﴾^۳ (... آفرینش

انسان را از گل (آب و خاک) آغاز کرد؛ سپس خلقت نسل او را براساس آنچه از آب بی‌قدر جدا می‌شود قرارداد.)

آیت‌الله مشکینی به آیه ۵۶ سوره فرقان مثل تقریر آیات خلقت انسان از خاک استدلال کرده و می‌نویسد: «این آیات وضع این نوع (انسان) را قبل از پیدا کردن شکل انسان، بیان می‌کنند.»^۴

بررسی:

۱. مفردات راعب ماده سل.

۲. فرقان، ۵۴.

۳. سجده، ۸ و ۷.

۴. مشکینی، تکامل در قرآن، ص ۲۷.

در مبحث مراحل خلقت انسان، موضوعی با عنوان آفرینش انسان از آب داشتیم و در آنجا بیان شد که درباره آن آیات دو تفسیر عمده وجود دارد: اول. معنی خلقت انسان از آب این است که مقدار زیادی آب در بدن انسان [حدود ۷۰٪] وجود دارد؛^۱

دوم. انسان، از آب نطفه و منی آفریده شده است؛^۲ بنابراین آن آیات ربطی به مراحل تکامل خلقت انسان و فرضیه داروین ندارند.

۳. آفرینش انسان از نطفه

﴿إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتليه...﴾^۳
 (ما او را از آب نطفه درهم آمیخته خلق کردیم تا او را بیازماییم.)

همچنین آیه ۱۹ سوره عبس ﴿من نطفة خلقه...﴾ همین مضمون را دارد.

آیت الله مشکینی درباره آیه ۲ سوره دهر می نویسد: «معنای نطفه در آیه مزبور آب است که مواد و اجزاء به هم آمیخته داخل آن (امشاج)، آن را به صورت گل و لجن ریخته شده (حماً مسنون) درآورده بودند و از همین ماده اولیه حیاتی، ابتداء سلولها و بعد انواع جانوران نخستین و بعد حیوانات بالاتر و... پدید آمده اند.»^۴

۱. مصباح یزدی، معارف قرآن، ص ۳۲۰ تا ۳۲۹؛ مطالب شگفت انگیز قرآن، ص ۹۷؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۹۶ و ج ۱۵، ص ۱۲۶.
 ۲. مصباح یزدی، معارف قرآن، ص ۳۲۹ و ۳۳۰؛ موریس بوکای، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ص ۲۷۲؛ طب در قرآن، ص ۸۱؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۹۶ و ج ۱۵، ص ۱۲۶ و ج ۱۷، ص ۱۲۶.
 ۳. دهر، ۲.
 ۴. مشکینی، تکامل در قرآن، ص ۳۹.

همچنین دربارهٔ آیهٔ ۱۹ سورهٔ عبس می‌نویسند: «بنابر معنی آیه، در صورتی که نطفه را به معنی آب بگیریم چنین می‌شود که خداوند نوع انسان را از آبی مخصوص [شاید همان آب آمیخته با گل و لای و عناصر زمینی یا خاکی باشد که موجودات زنده از آن به وجود آمده‌اند] آفرید؛ پس بر او مقدر ساخت که از حالتی به حالتی دیگر تغییر یابد [تحول و تکامل] تا اینکه به صورت شکل انسان درآمد؛ سپس به معنای دوم آیه توجه می‌کند که منظور از نطفه، منی باشد که آیه، خاص افراد انسان می‌شود نه نوع انسان.^۱

بررسی:

در مبحث مراحل خلقت انسان بیان شد که نطفه در لغت به معنای سیلان ضعیف هرچیزی است و نطفه نیز به آب خالص اطلاق شده است و به نطفهٔ مرد و زن، نطفه گویند؛ زیرا سیلان دارد. همچنین معنای لغوی و اصطلاحی قرآنی نطفه بررسی شد و دربارهٔ تفسیر آیهٔ ۲ سورهٔ دهر یا زده دیدگاه وجود داشت که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. اختلاط نطفهٔ زن و مرد؛
 ۲. استعدادهای درونی و عوامل وراثت؛
 ۳. اختلاط مواد ترکیبی نطفه (اجزاء آن)؛
 ۴. همهٔ اینها با همدیگر؛
 ۵. تطورات نطفه در دوران جنینی.^۲
- ولی کسی از مفسران را نیافتیم که نطفه را

۱. همان، ص ۴۲.

۲. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۹ و ۲۱۰؛ تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۳۳۴.

به معنای آب تنها [نه نطفهٔ مرد نه مخلوط آنها] تفسیر کنند و واژهٔ امشاج هم قرینه است که آب مراد نیست.

اما این که نطفه به معنای آب همراه با گل و لجن باشد، در معانی لغوی و اصطلاحی نطفه وجود ندارد؛ پس نطفه یا باید به معنای منی مرد یا مایع جنسی زن و مرد باشد و تفسیری که آیت الله مشکینی ارائه کردند، موافق هیچ کدام از معانی لغوی و اصطلاحی آیه نیست.

د. آیاتی که به مرحلهٔ دوم آفرینش انسان اشاره می‌کند: بعد از شکل‌گیری انسان و قبل از انتخاب حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ...﴾^۱

(همهٔ مردم گروه واحدی بودند؛ پس خداوند، پیامبران را به عنوان بشارت و بیم دهنده فرستاد و همراه آنها کتاب را به راستی و حق فرود آورد تا دربارهٔ آنچه انسان‌ها باهم اختلاف کرده‌اند، حکم کند و اختلاف نکردند در آن...)

همچنین آیهٔ ۱۹ سورهٔ یونس همین مضمون را دارد.

آیت الله مشکینی معتقدند که بعد از شکل گرفتن ساختمان وجودی انسان و قبل از انتخاب

«آدم» از بین افراد انسانی، مرحله‌ای بر انسان گذشته است که همه، امت واحدی بودند و بدون مذهب زندگی خود را در پرتو عقل خویش می‌گذراندند. ایشان این دو آیه را اشاره به این مرحله از حیات بشری می‌داند و می‌نویسند:

«از ظاهر آیه معلوم می‌شود، پیش از بعثت انبیاء، زمانی بر انسانها گذشته است که آنها امت واحدی بودند و مفهوم واحد بودن مردم در آیه، چنانکه عده‌ای از مفسرین گفته‌اند و اخبار و روایات هم آن را تفسیر کرده‌اند، این است که بدون مذاهب و احکام آسمانی بودند و با عقل‌ها، اندیشه‌ها و فهم‌های خودشان زندگی می‌کردند؛ پس آیه کاملاً با مرحله دوم از خلقت آدم در نظریه تکامل منطبق است؛ لذا واژه اول «اختلاف» را در آیه به معنای اختلافات مادی، دنیوی و تضادهای طبقاتی پیش از بعثت پیامبران معنا می‌کند و واژه دوم «اختلاف» در ادامه آیه را به معنای اختلافات دینی و اعتقادی بعد از بعثت انبیاء معنا می‌کند.»^۱ آیت‌الله مکارم شیرازی نیز از آیه ۲۱۳ سوره بقره، چهار مرحله زندگی بشر را برداشت کرده‌اند:

مرحله اول. زندگی ساده نخستین که هنوز بشر به زندگی اجتماعی عادت نکرده بود، تضادهایی نبود و طبق فطرت، خدا را می‌پرستید؛

مرحله دوم. زندگی انسان شکل اجتماعی به خود می‌گیرد؛

مرحله سوم. : تضادها و اختلافات اجتناب ناپذیر اجتماعی به وقوع می‌پیوندد؛

۱. مشکینی، تکامل در قرآن، ص ۲۷ و ۲۸.

مرحله چهارم. انبیاء از طرف خدا مأمور نجات انسان می‌شوند.

همچنین در پایان متذکر می‌شوند که آغاز پیدایش دین و مذهب به معنای واقعی، هم‌زمان با آغاز پیدایش انسان نبوده، بلکه هم‌زمان با آغاز پیدایش اجتماع و جامعه به معنای واقعی بوده‌است؛ بنابراین جای تعجب نیست که نخستین پیغمبر اولوالعزم و صاحب آئین و شریعت حضرت نوح علیه السلام بود نه حضرت آدم علیه السلام.^۱

بررسی:

از آیات نقل شده دو برداشت می‌توان کرد:

الف. زندگی انسان پس از پیدایش در کره زمین دو مرحله داشته است، یک مرحله بدون هیچ پیامبری بوده و بعد حضرت آدم علیه السلام از بین مردم برانگیخته شد و زندگی انسان با دین و پیامبران آغاز شد؛ بنابراین حضرت آدم علیه السلام، اولین انسان روی زمین نبوده است و این با فرضیه تکامل داروین سازگار است.

ب. بعثت انبیاء دوگونه بوده‌است: در مرحله اول بعد از خلقت آدم و گسترش نسل، پیامبران بدون کتاب و شریعت بودند که بشر را در حدّ زندگی اولیه فردی راهنمایی می‌کردند.

در مرحله دوم که زندگی اجتماعی شروع شد و بشر محتاج قانون شد، پیامبرانی مثل حضرت نوح علیه السلام با شریعت و کتاب آمدند؛ بنابر برداشت دوم از آیه، حضرت آدم علیه السلام اولین انسان روی زمین بوده‌است و این با فرضیه ثبات انواع سازگار است.

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۸.

آیت‌الله مشکینی برداشت اول (الف) را داشته‌اند و آنچه که از ذیل کلام آیت‌الله مکارم شیرازی برمی‌آید، برداشت دوم (ب) است. با توجه به دو احتمال در آیه، نمی‌توان به صورت قطعی یکی از دو فرضیه تکامل یا ثبات انواع را به آن آیه نسبت داد.

هـ. آیاتی که به مرحله سوم اشاره دارد:

انتخاب حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از بین انسان‌ها

﴿ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين﴾^۱

(به درستی که خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید.)

دکتریدالله سبحانی درباره آیه می‌گوید:

«به تصریح این آیات^۲ حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از میان جمعی که مثل او بودند و از پیش با او می‌زیستند برگزیده شد و...؛ لذا بیان آن که نوع انسان از آدم پدید آمده‌است، از نظر قرآن مبنا و اساس ندارد و به هیچ وجه درست نیست.»^۳

ولی آقای مسیح مهاجری معتقد است قرآن کریم به هیچ وجه فرضیه تکامل را تأیید نمی‌کند و در توجیه آیه^{۳۳} سوره آل عمران می‌نویسد:

«چون، العالمین، عام است؛ بنابراین آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران از میان تمام مردم قبل و بعد خود برگزیده شده‌اند و ممکن است بگوییم حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام بعد از مدتی که صاحب

۱. آل عمران، ۳۳.

۲. آل عمران، ۳۳؛ اعراف، ۱۱؛ سجده، ۹ تا ۷.

۳. یدالله سبحانی، خلقت انسان، ص ۱۰۸.

فرزندان و... شد، برگزیده گردید؛ پس قبل از حضرت آدم علیه السلام انسان‌های دیگری وجود نداشته‌اند.^۱

آیت‌الله مکارم شیرازی با رد سخنان برخی نویسندگان که این آیه (آل عمران، ۳۳) را دلیل مسئله تکامل انواع دانسته‌اند و می‌گویند که در عصر حضرت آدم علیه السلام، عالمیان (جامعه انسانی) وجود داشته است؛ بنابراین مانعی ندارد، انسان نخستین که میلیون‌ها سال قبل به وجود آمده، از حیوانات دیگر تکامل یافته و حضرت آدم علیه السلام تنها یک انسان برگزیده بوده است، می‌نویسند:

«هیچ‌گونه دلیلی در دست نیست که منظور از، عالمین، در اینجا انسان‌های معاصر حضرت آدم علیه السلام باشند؛ بلکه ممکن است مجموع جامعه انسانیت در تمام طول تاریخ بوده و لذا لزومی ندارد که معتقد باشیم در عصر حضرت آدم علیه السلام، انسان‌های زیادی وجود داشتند که حضرت آدم علیه السلام از میان آنها برگزیده باشد.»^۲

آیت‌الله مصباح‌یزدی با طرح آیه ۳۳ آل عمران و نظراتی که می‌گوید حضرت آدم علیه السلام از بین انسان‌های دیگر برگزیده شده، می‌نویسند:

«می‌توان گفت که انسانی را بر همه انسان‌هایی که پس از او می‌آیند، ترجیح دادم و... و اگر تنزل کنیم و بپذیریم که لازم است در عصر حضرت آدم علیه السلام، انسان‌هایی دیگر باشند، آنها فرزندان خود او هستند.»^۳

۱. مسیح مهاجری، فرضیه تکامل از دیدگاه قرآن، ص ۵۴ و ۵۶.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۹۱.

۳. مصباح‌یزدی، معارف قرآن، ص ۳۴۵.

بررسی:

باتوجه به دو تفسیری که از آیه شد، این آیه در ردیف آیاتی قرار می‌گیرد که دو احتمال در معنای آنها می‌باشد و نمی‌توان به طور قاطع گفت که ظاهر آیه یا نص آن درباره یکی از دو احتمال است تا دلیلی باشد بر فرضیه تکامل انواع یا ثبات انواع.

۲. آیاتی که در رابطه با اثبات فرضیه ثبات انواع (فیکسیسم) به آنها استناد شده است

این آیات به چند دسته تقسیم می‌شوند:

الف. آیاتی که خلقت همه انسان‌ها را از یک نفس واحد می‌داند
﴿و هو الذی انشأکم من نفس واحدة فمستقر و مستودع...﴾^۱

(او خدایی است که همه شما را از یک تن در آرامش گاه و ودیعت گاهی بیافرید.)
همین مضمون در آیات^۲ دیگری آمده است و همچنین آیاتی^۳ که خطاب بنی آدم را به انسان‌ها می‌کند.

آیت الله مشکینی درباره فرضیه ثبات انواع (فیکسیسم) که معتقد است، حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام نخستین انسانی است که خداوند او را آفریده و حوّا دومین فرد از افراد نوع انسان می‌باشد و خداوند سایر افراد انسان را از نسل این دو فرد

۱. انعام، ۹۸.

۲. نساء، ۱؛ اعراف، ۱۸۹؛ زمر، ۶.

۳. اعراف، ۲۷ و ۳۵؛ یس، ۶۰؛ اسراء، ۷۰.

به وجود آورده، می‌نویسند:

«از جمله آیاتی که پیروان عقیده فیکسیسم به آن استدلال می‌کنند، آیاتی هستند که تمامی مردم را آفریده از نفس واحد (یک فرد) اعلام می‌کنند و در برخی آیات از جفت او نیز یاد کرده و هیچ اشکالی ندارد که نفس واحده را حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و جفت او را حوّا بدانیم.»

سپس در تفسیر آیه ۹۸ سوره انعام می‌نویسند:

«منظور آیه این است که خداوند شما را از حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ آفرید؛ پس گروهی از شما هم‌اکنون در صلب پدران یا رحم مادران [...] مستقر [...] می‌باشید و گروهی نیز از شما تا روز قیامت در گورها به ودیعت نهاده [...] مستودع [...] شده‌اند.»

سپس تفسیر دیگری از طرفداران فرضیه تکامل انواع درباره آیه ۹۸ سوره انعام ذکر می‌کنند و می‌نویسند:

«معتقدین به تکامل در تفسیر آیه مزبور می‌گویند که خطاب، شامل تمامی افراد نوع انسان، گذشته و آینده و حتی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حوّا، می‌شود؛ لذا می‌توان گفت منظور از نفس واحده (یک تن) همان موجود زنده نخستین از موجودات تک سلولی است که تمام موجودات زنده از آن به وجود آمده و با ترکیبات فعل و انفعالات و تولید مثل، به صورت انواع مختلف جانداران و سرانجام به صورت انسان درآمده است؛ بنابراین معنی آیه این‌طور می‌شود که شما انسان‌ها از نفس واحده آفریده شده‌اید. برخی از انواع تحول

یافته از اجداد شما، مدت‌های زیادی بر روی زمین مستقر شدند؛ ولی برخی از انواع جانداران به طور محدود، موقت و مستودع (به صورت امانت) عمر کردند و سریع از بین رفتند.^۱

ایشان سپس متذکر می‌شوند که اگر تفسیر اول را بپذیریم با عقیده تکامل انواع منافات ندارد؛ زیرا ممکن است همه انسان‌های موجود در زمین از نسل حضرت آدم علیه السلام و حوّا باشند؛ ولی قبل از آنها انسان‌های دیگری بوده‌اند که منقرض شده و نسل منتخب یعنی حضرت آدم علیه السلام که صاحب عقل بود، باقی ماند.^۲

آیت‌الله مکارم شیرازی درباره تعبیر نفس واحده در این آیات می‌نویسند:

«منظور از نفس واحده، یک واحد شخصی است و اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام «آدم» پدر انسان‌های امروز معرفی می‌کند و تعبیر بنی‌آدم که در آیات فراوانی از قرآن آمده، اشاره به همین نظر است و احتمال این‌که منظور وحدت نوعی باشد، از ظاهر آیه بسیار دور است.»^۳

ایشان درباره **«...مستقر...»** و **«...مستودع...»** چند احتمال تفسیری را ذکر می‌کنند.^۴

بررسی:

نفس در آیات قرآن به معنای روح و ذات و گاهی

۱. مشکینی، تکامل در قرآن، ص ۴۶ و ۴۷ با تلخیص.

۲. همان، ص ۴۸.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۴۵.

۴. همان، ج ۵، ص ۳۶۷.

بدن انسان است و بر فرض قبول سخنان آیت‌الله مشکینی [نفس یعنی موجودات قبل از انسان] در نهایت می‌توان گفت که این آیات دو تفسیر دارد: ۱. خلقت همه افراد از آدم؛ ۲. خلقت آدم و انسان‌ها از موجودی که قبل از آنها بود.

تفسیر دوم با فرضیه تکامل سازگار است، همان‌طور که تفسیر اول با فرضیه ثبات انواع سازگار است و کلام آیت‌الله مشکینی [سازگاری تفسیر اول با فرضیه تکامل] مبتنی بر این فرض است که ثابت کنیم حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ با فاصله و واسطه حیوانات دیگر از خاک آفریده شد که در مبحث بعدی آن را بررسی می‌کنیم؛ پس به طور قاطع نمی‌توان این آیه را دلیل فرضیه تکامل یا ثبات انواع دانست.

ب. آیاتی که خلقت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را از خاک می‌دانند

﴿ان مثل عیسیٰ عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون﴾^۲

(همانا مثل عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در پیش خداوند همانند مثل آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ است که خداوند او را از خاک آفرید و سپس به او گفت موجود شو؛ پس شد.)

﴿خلق الانسان من صلصال کالفخار﴾^۳
خداوند، انسان را از گل خشک همانند سفال بیافرید.)

۱. همان، ج. ۳، ص ۲۴۵؛ مفردات رانعب، ماده نفس.

۲. آل عمران، ۵۹.

۳. رحمن، ۱۴.

دکتر عدنان شریف تمام آیاتی که خلقت انسان از خاک را مطرح می‌کند، با فرضیه داروین معارض می‌داند؛ زیرا می‌گوید: «انسان از خاک آفریده شده، نه از موجود قبلی که زنده بود.»^۱ آیت‌الله مشکینی درباره آیه ۵۹ سوره آل عمران دو احتمال را مطرح می‌کنند:

«اولاً ممکن است، آیه دلیل ثبات انواع باشد؛ زیرا از ظاهر آیه برمی‌آید که خداوند حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را از خاک آفرید؛ یعنی او را از خاک، صورت و شکل داد و سپس به او گفت که انسانی زنده باش؛ پس چنین شد و این همان مطلوب عقیده ثبات انواع است. شباهت در این جا چگونگی آفرینش، یعنی بدون پدر و مادر آفریده شدن است.

ثانیاً، آیه با نظریه تکامل منافاتی ندارد؛ زیرا اشکالی در تشبیه حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از لحاظ خلقت از خاک، غذا، نطفه و علقه تا ولادت و بعد از آن نیست. همچنین اشکالی ندارد که خداوند از همان آغاز زندگی با اعطای پیامبری به حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام، عقل و نیروی درک و اندیشه از طریق اعجاز و اراده ماوراء طبیعی خود، برخلاف قانون طبیعت و... اعطا نمود؛ همانطور که به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام عقل و یا علم و نبوت را بدین گونه داد.

شباهت در این آیه، همانندی در آفرینش و علم است. در این آیه خداوند به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید: ﴿... كُن...﴾ (باش)، به این معنا است که عاقل و عالم و پیامبر باشد.

۱. عدنان الشریف، من علوم الارض القرآنية، ص ۲۰۷.

در این جا دلیل شباهت ذکر آفرینش انسان از خاک، آفرینش اصلی و ذاتی است و خداوند می‌خواهد بطلان آنچه را که در ذهن آنها است، [مسیحیان می‌گویند آفرینش حضرت عیسی علیه السلام و حضرت آدم علیه السلام از طریق سنن و قوانین جاری خدایی در خلقت انسان صورت نگرفته است] اعلام کند.^۱

ایشان در جای دیگر با طرح آیه ۱۴ سوره الرحمن دو تفسیر از آیه می‌آورند و در نهایت به این نتیجه می‌رسند که این آیه به تنهایی بر ثبات انواع و بر تکامل انواع دلالت ندارد و مجمل است و اثبات هر دو قول را می‌توان از آن برداشت کرد.^۲

دکتر احمد ابو حجر با اشاره به این آیات می‌نویسد: «این آیات اشاره می‌کند که خدا حضرت آدم علیه السلام را در ابتدا از خاک به همین شکل آفرید و هیچ آیه از قرآن اشاره به تحول انسان از نوعی به نوع دیگر ندارد». ^۳ آیت الله مکارم شیرازی در ذیل آیه ۵۹ سوره آل عمران پس از شرح شأن نزول آیه [که درباره مسیحیان نجران است و آنها ولادت حضرت عیسی علیه السلام را مطرح کردند و پدر نداشتن او را دلیل الوهیت او گرفتند و این آیات به آنان پاسخ داد و چون مسیحیان قبول نکردند، آنها را به مباحثه دعوت کرد] می‌گویند: «منظور از ﴿... خلقه من تراب...﴾ در آفرینش حضرت آدم علیه السلام، همان آفرینش جسم حضرت آدم علیه السلام و جنبه

۱. مشکینی، تکامل در قرآن، ص ۵۶ و ۵۵ با تلخیص.

۲. همان، ص ۵۴ تا ۵۶ با تلخیص.

۳. احمد عمر ابو حجر، التفسیر العلمی للقرآن فی المیزان، ص ۴۰۰.

مادی اوست و این مطلب به قرینه جمله‌های بعدی بدست می‌آید. همچنین اشاره به آفرینش حیات و روح می‌کند و می‌گوید که ﴿... ثم قال له کن فیکون﴾ (سپس به او گفت موجود شو، او هم موجود گردید)؛ یعنی با فرمان آفرینش، حیات و روح را به کالبد حضرت آدم علیه السلام دمید.^۱

آیت‌الله مصباح‌یزدی با اشاره به شأن نزول آیه ۵۹ سوره آل عمران و این که آیه قصد پاسخ به پدر نداشتن حضرت عیسی علیه السلام را دارد، می‌نویسند: «این استدلال به درستی نشان می‌دهد با فرض این که حضرت آدم علیه السلام از نسل میانگینی بین خاک و خود (انسان) به وجود آمده و مثلاً از انسان‌هایی که عقل نداشتند؛ ولی این استدلال نمی‌تواند تام باشد؛ زیرا نصاری نجران می‌توانستند بگویند که حضرت آدم علیه السلام از نطفه‌ای حیوانی به وجود آمده است و اگر این استدلال را تمام بدانیم [که تمام می‌باشد] ناچار باید پذیرفت، حضرت آدم علیه السلام از نسل هیچ موجود دیگری نیست.»^۲

بررسی:

در این جا توجه به دو نکته لازم است:
الف. به نظر می‌رسد، در آیه ۵۹ سوره آل عمران ﴿... مثل عیسی عندالله کمثل آدم...﴾ دلایل شباهت هر دو را می‌توان چند گونه تصور کرد:
۱. پدر نداشتن حضرت آدم علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام؛

۲. خلقت از خاک با واسطه؛ یعنی مواد غذایی

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

۲. مصباح‌یزدی، معارف قرآن، ص ۳۴۲.

تبدیل به نطفه، علقه و... تا انسان شدن و همچنین این کار برای حضرت عیسی علیه السلام از طریق حضرت مریم علیها السلام صورت گرفت و برای حضرت آدم علیه السلام از طریق انسان‌ها یا میمون‌های نسل قبل از او؛

۳. نبوت؛

۴. علم و عقل؛

۵. اصل خلقت از خاک [در برابر مسیحیان که

عیسی علیه السلام را خاکی نمی‌دانستند].

شباهت‌های شماره سه و چهار در این آیه، از جمله ﴿...کن...﴾ در ادامه آیه برداشت می‌شود؛ ولی به نظر می‌رسد: جمله ﴿...ثم قال له کن فیکون﴾ در مقام بیان وجه شباهت نباشد؛ بلکه مرحله دوم خلقت را بیان می‌کند که ایجاد روح است و در تمام افراد انسان وجود دارد و همچنین در آیات دیگر، تحت عنوان ﴿...نفخت فیه من روحی...﴾ به آن اشاره شد.

شباهت اول با توجه به شأن نزول، نزدیک‌تر از شباهت سوم و چهارم است.

اما به هر حال فقط وجه شبه دوم یا پنجم در آیه تصریح شده است؛ زیرا جمله ﴿...خلقه من تراب...﴾ بیان وجه شبه حضرت عیسی علیه السلام و حضرت آدم علیه السلام است که فقط اشاره به خاک کرده است.

ب. درباره خلقت حضرت عیسی علیه السلام از خاک دو احتمال وجود دارد:

۱. خلقت بی‌واسطه از خاک؛

۲. خلقت، با واسطه سلسله موجود از خاک

همین دو احتمال درباره حضرت آدم علیه السلام وجود دارد].

اما در این جا خلقت بی واسطه از خاک صحیح نیست؛ زیرا حضرت عیسی علیه السلام بی واسطه از خاک آفریده نشد؛ بلکه از جسم حضرت مریم علیها السلام بود که با واسطه مواد غذایی او را از خاک به وجود آورد؛ پس فقط شباهت دوم [خلقت با واسطه از خاک] باقی می ماند و این مطلب شاهدی بر فرضیه تکامل است نه بر فرضیه ثبات انواع؛ البته احتمال شباهت پنجم [اصل خلقت از خاک] در این آیه بعید نیست؛ زیرا مسیحیان نجران اصل خلقت حضرت عیسی علیه السلام و خاکی بودن او را قبول نداشتند و او را غیر مخلوق و ماوراءطبیعی می دانستند؛ بنابراین آیه قصد ردّ این فرضیه را دارد و نه بیان واسطه داشتن یا نداشتن خلقت آنها از خاک، یعنی آیه درصدد بیان واسطه و عدم واسطه نیست؛ پس نمی تواند دلیلی بر فرضیه تکامل انواع یا ثبات انواع باشد.

۳. آیاتی که با دو فرضیه تکامل و ثبات انواع، انطباق دارد

۱. ﴿خلق الانسان من نطفة فاذا هو خصيم

مبین﴾^۱

(خداوند انسان را از نطفه آفرید و آنگاه او به خصومت و دشمنی آشکار برخاست.)
همین مضمون در آیات دیگری آمده است.^۲

۲. ﴿...اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم سواد رجلاً﴾

(آیا به آن خدایی که تو را از خاک آفرید و سپس تو را به صورت مردی درآورد، کافر شدی.)
و همین مضمون در سوره فاطر، ۱۱ آمده است.

۳. ﴿الذی خلقک فسواک فعدلک * فی ای صورة ماشاء رکبک﴾

(آن خدایی که) تو را بیافرید؛ سپس به صورتی کامل آراست و بعد تو را به اعتدال آورد [و به اندازه ساخت] و به هر صورتی که خود خواست تو را ترکیب و شکل داد.)

۴. ﴿خلق الانسان من علق﴾

(انسان را از علق یا خون بسته آفرید.)
مقصود از «علق» خاک چسبیده (طین لازب) یا خون بسته در رحم است. [باتوجه به دو فرضیه بیان شده]^۴

بررسی:

هرچند انطباق این آیات با هر دو فرضیه اشکال دارد؛ ولی از آن جا که برخی از این آیات قبلاً مطرح و بررسی شد و در بقیه آیات، صاحب نظران برای اثبات فرضیه تکامل یا ثبات انواع به آنها استدلال نکرده‌اند؛ لذا از بحث و تفصیل بیشتر در این موضوع پرهیز می‌شود.

۱. کهف، ۳۷.

۲. انفطار، ۸ و ۷.

۳. علق، ۲.

۴. مشکینی، تکامل در قرآن، ص ۶۳ تا ۶۶.

جمع‌بندی و بررسی نهایی مبحث فرضیه تکامل و قرآن

فرضیه‌های علمی در جوامع علمی معاصر به صورت نظریات «ابطال‌پذیر» مطرح می‌شود؛ یعنی به شکل افسانه‌های مفید پذیرفته می‌شود و تا وقتی نظریه بهتری جانشین آن نشده، از دایره علم بیرون نمی‌رود؛ لذا فرضیه تکامل هرچند اثبات قطعی ندارد؛ ولی امروزه یک فرضیه قبول شده در اکثر جوامع علمی علوم تجربی است؛ هرچند هنوز هم فرضیه ثبات انواع به صورت یک احتمال مطرح است.

از طرفی همان‌طور که مشاهده شد، آیات قرآن منطبق با فرضیه تکامل و فرضیه ثبات انواع است و هیچ آیه‌ای به دست نیامد که نص باشد و یا ظهور قوی در یکی از دو فرضیه داشته باشد؛ پس نمی‌توان یکی از دو فرضیه را به صورت قطعی به قرآن نسبت داد.

تذکرات:

۱. لازم نیست قرآن درباره هر فرضیه علمی به صورت اثبات یا نفی نظر داده باشد؛ زیرا کتاب هدایت است و اشارات علمی را در حد لزوم و در راستای هدف هدایت استفاده می‌کند.

۲. قبول یا رد فرضیه تکامل با اثبات خدا و دین‌دار بودن یا نبودن انسان‌ها ملازمه‌ای ندارد؛ یعنی همان‌طور که می‌توان فرضیه تکامل را پذیرفت و دین‌دار بود، می‌توان قائل به فرضیه تکامل بود ولی وجود ناظم (خدا) را برای سلسله منظم موجودات، از تک‌سلولی تا انسان، ثابت

کرد و دین‌دار بود؛ همان‌طور که برخی از پزشکان
متعهد به این امر تصریح کرده‌اند.^۱
۳. پذیرش فرضیه تکامل و انطباق آن با آیات
قرآن دلیلی بر اعجاز علمی قرآن نیست؛ زیرا از یک
طرف آیات استناد شده، دارای احتمالات تفسیری
متعددی بودند و تفسیر موافق فرضیه تکامل
قطعی نبود و از طرف دیگر، انطباق مراحل تطور
موجودات زنده [تک‌سلولی تا انسان] بر این آیات
اشکال داشت. [ذیل آیه ۴۵ سوره نور بیان شد]

۱۲۲



سراغاز خلقت

۱. سیدرضا پاک‌نژاد، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۱، ص ۱۵۴.

